

ماد و آتروپاتن



دولت سلوکیان و آتروپاتن در ۳۰۱ پ م (ویلیام روبرت شپرد)

عباس جوادی

The Median Empire and Atropatene

By Abbas Djavadi

Digitally published 2016. Updated: 10 Oct 2020

Free download and use exclusively for private use. All other rights reserved.

Contact: Djavadi.Abbas@gmail.com

دانلود برای استفاده شخصی آزاد است. تمام حقوق دیگر محفوظ است.
پراگ، ۲۰۲۰

فهرست

(می توانید برای خواندن هر فصل روی تیترا آن فصل کلیک کنید)

پیشگفتار 3

درباره ماد و «ماد کوچک» یا آتروپاتن 5

اقوام آتروپاتن تا دوره ماد ها کدامند؟ 10

آتروپاتن بخشی از ماد و ایران بعدی بود 15

هنگامی که آذربایجان و کردستان ایرانی شدند 20

قومیت در آتروپاتن 27

زبان در ماد و آتروپاتن 33

زبان مادی و مشتقات آن 42

حدود تاریخی و ریشه نام آذربایجان 53

جمع بندی 58

پیشگفتار

اولین تمدن ها، اولین شهرنشینی ها، اولین تجربه سکونت و کشاورزی و اولین خط و نوشتار در مصر و میانرودان یا بین النهرین بوده است. این تمدن ها که تقریباً ۷۵۰۰ تا ۶۰۰۰ سال پیش آغاز یافتند، عبارت بودند از مصر، شومر (یا سومر)، آشور (یا آسور)، بابل، اکد و عیلام (یا ایلام). از این تمدن ها، دولتداری و تمدن عیلام در سرزمین کنونی ایران (خوزستان، پارس و لرستان و حتی وسیع تر از آن) قرار داشت. با این حساب عیلام اولین تمدن و دولت در سرزمین کنونی ایران است. تمدن های دیگری که نام بردیم، در همسایگی ایران کنونی قرار داشتند.

زمانی که تمدن ایلام حدود پنج هزار سال پیش آغاز یافت، در آذربایجان و کردستان ایران و همچنین همدان و کرمانشاهان که مجموعاً هسته اصلی ماد را تشکیل می دادند و دیرتر بخش شمالی آن «ماد کوچک» یا «آتروپاتن» نام گرفت، هنوز مردم به صورت قبیله ای زندگی میکردند و نوشتار نبود. تمدن و دولت داری ماد که حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد با کوچ اقوام ماد به ایران کنونی و به ویژه شمال و غرب آن شروع شد، آغاز دومین تمدن و دولت داری در ایران کنونی است.

با این ترتیب در زنجیره تاریخی دولت های عیلام، ماد، هخامنشی، اسکندر، سلوکیان، اشکانیان و بالاخره ساسانیان، اولاً دولت ماد ادامه دهنده چیزی است که با عیلام شروع شده بود و با هخامنشیان ادامه یافت. ثانیاً «ماد آتروپات» یا «ماد کوچک» و یا «آتروپاتن» یعنی آذربایجان و کردستان و حتی گاه گیلان امروزه، یعنی کم و بیش آن «سرگربه» که در نقشه ایران میبینیم، یعنی سرزمینی که دولتداری ماد از آنجا شروع شد و حتی صد ها سال بعد از سقوط ماد نیز هویت منطقه ای خود را ادامه داد، از نظر درک هویت و تاریخ گذشته اهمیت دارد.

در دنیا دانشمندان انگشت شماری بودند و تعداد کمتری هنوز هم هستند که در این حوزه تاریخ به راستی متخصص اند، چونکه تسلط بر تاریخ، زبان و فرهنگ این دوره، دانش چندین لایه ای زبان و خط، مردم شناسی، تاریخ باستان، و مطالعه ده ها فرهنگ و تمدن مختلف منطقه را ایجاب میکند که هیچ کس

نمی‌تواند حتی اگر عزم و امکانش را هم داشته باشد، این کار را به تنهایی انجام دهد. از سوی دیگر منابع قابل استفاده در این حوزه ها بسیار کم هستند و برخی از آنها حتی رمز گشائی هم نشده اند.

در چند مقاله کوشش خواهیم کرد بطور ساده نگاهی به نکات اصلی تاریخ «ماد کوچک» یعنی اساسا آذربایجان و کردستان کنونی داشته باشیم، تا نشان دهیم که برپایه آنچه که متخصصین اصلی این حوزه نوشته و گفته اند، در این منطقه ایران کنونی، از دوران پیش از ماد، یعنی از سه هزار و اندی سال پیش به این سو، ده ها و صد ها قوم و قبیله، همزمان با جنگ و گریز، صلح و تجارت و خویشاوندی با همدیگر آمیزش یافته اند. از سوی دیگر در این مدت در این منطقه نسل کشی و یا کوچ اجباری بزرگی نسبت به این یا آن قوم و گروه اجتماعی انجام نگرفته، بلکه قومیت همه مردم منطقه هر بار کمی رنگارنگ تر و مختلط تر گشته است. در این رهگذر به چگونگی پیدایش نام «آذربایجان» در دوره اسلامی بر پایه نام باستانی «آتروپاتکان» و حدود جغرافیای تاریخی آن نیز اشاره خواهیم کرد.

در شرح این موضوعات مربوط به قومیت و زبان در ماد آتروپاتن از منابع اصلی مادشناسی و تاریخ باستان و همچنین زبانشناسی معاصر و تاریخی مدرن استفاده خواهد شد. همه اطلاعات مطرح شده از همین منابع گرفته شده اند. در مواردی که گمان می‌رود موضوع طرح شده باعث بحث و اختلاف نظر شود، منبع دقیق داده خواهد شد.

درباره ماد و «ماد کوچک» یا آتروپاتن

«ماد» نام یک گروه از اقوام ایرانی و سپس یک پادشاهی در شمال غرب ایران است. اقوام ماد در اواخر هزاره دوم تا اوایل هزاره یکم پیش از میلاد یعنی حدود سه هزار و اندی سال قبل، احتمالاً از فرارود (ماوراءالنهر) و شمال دریای خزر به مناطق مرکزی، شمالی و غربی ایران کنونی کوچیده در این مناطق مسکون شدند. آنها با اقوام محلی آن زمان این مناطق آمیزش یافته به دنبال دولت عیلامیان (ایلامیان) در جنوب، در شمال- غرب ایران ساختار دولتی جدیدی ایجاد نمودند (۶۷۸ پ.م.). این دولت در همسایگی دولت های قدرتمند و پیشرفته میانرودان (بین النهرین) مانند آشور قدرت جدیدی را بوجود آورد که بزودی با گسترش خود تبدیل به وزنه مهمی در منطقه گردید.

باید در نظر داشت که سرحدات و وسعت دولت ماد چیز ثابت و منسجمی نبوده و بخصوص در اوایل این دولتداری بخاطر قبیله ای بودن این پادشاهی پیوسته در حال تغییر بوده، اما به تدریج گسترش یافته است.

مرکز دولتداری مادها احتمالاً ابتدا در آذربایجان و کردستان، همدان و کرمانشاهان کنونی ایران و مناطق مرزی این سرزمین ها بود اما این دولت بزودی در شرق تا خراسان، در مرکز و جنوب تا اصفهان و شیراز، در غرب و شمال تا عراق، آناتولی و قفقاز کنونی توسعه یافت و بالاخره با اتحاد با پادشاهی های دیگر منطقه از جمله بابل، باقیمانده امپراتوری آشور را حدود ششصد سال پیش از میلاد شکست داد.

پادشاهی ماد بزرگ بعد از حکمرانی تقریباً ۱۳۰ ساله، بالاخره در سال ۵۵۰ پ.م. مغلوب کوروش هخامنشی شد. در امپراتوری پهناور هخامنشی، ماد، استان و یا به پارسی باستان «ساتراپی» بزرگ و مهمی بود.

ماد ها هم از نظر قومی و زبانی و هم از نگاه اداره امپراطوری با دیگر عناصر تشکیل دهنده دولت هخامنشیان مانند پارس ها، پارتی ها، عیلامی ها و همچنین اقوام غیر ایرانی مانند ارمنه، آرامی ها، آشور و بابل و بعد ها یونانی و روم آمیزش یافتند.

دیاکونوف (۱) میگوید دولت ماد در قرن سوم پیش از میلاد یعنی زمان اشکانیان به دو قسمت «ماد سفلی» و «ماد آتروپاتن» تقسیم شده است.

در زمان مادها و هخامنشیان اداره محلی هر استان و یا ایالت به یک استاندار، حاکم و یا پادشاه محلی سپرده میشد که به آن «ساتراپ» میگفتند. ساتراپ واژه ای است از زبان مفروض مادی و در عین حال پارسی باستان که به حکمرانان منطقه و استان های امپراتوری های ایرانی ماد و هخامنشی داده شده بود. آنها در عین اینکه تابع «شاه شاهان» و یا شاهنشاه بودند و در محل خود مانند پادشاهان محلی عمل می کردند. در اکثر موارد حاکمیت این «ساتراپی» ها موروثی بود مگر اینکه «شاه شاهان» در این روند مداخله ای کند. این تقسیم قدرت بعد ها در دوره ساسانیان و حتی پس از اسلام نیز ادامه داشت. در دوره ساسانیان وظیفه ساتراپ ها را «مرزبان» ها اجرا می کردند.

این توضیح نام «آتروپاتن» و «آتروپاتکان» و توصیف حدود جغرافیائی آن در تاریخ برای اولین بار توسط مورخ یونانی استرابو (متولد سال ۶۳ پیش از میلاد) در کتاب معروفش بنام «جغرافیا» داده شده که حدود «آتروپاتن» یا «ماد کوچک» را چنین تعریف کرده است:

«ماد به دو بخش تقسیم می شود که یکی از آنها ماد بزرگ است و پایتختش اکباتان (همدان) است که شهری بزرگ و مقر پادشاهی ماد است. این کاخ هنوز هم مورد استفاده پارتی ها (اشکانیان) است (...). بخش دیگر که بخشی از ماد بزرگ است، آتروپاتن است که نامش را از راهبرش آتروپات گرفته است که این مملکت را از حاکمیت مقدونیان باز نگهداشت. هنگامی که او پادشاه (ماد آتروپاتن) شد، استقلال این مملکت را برپا نمود و جانشینان او همچنان تا به امروز (به حکومت) ادامه می دهند و در زمان های گوناگون با (خانواده های) پادشاهان ارمنستان، سوریه (آشور) و پارتی (اشکانی) وصلت نموده اند. (...). آتروپاتن با ارمنستان در غرب و ماد بزرگ در شرق هممرز است و در شمال با هر دو و در جنوب با دریای گرگان و سرزمین مردم ماد (بزرگ) هممرز است. (...). ارمنیان و پارتی ها همسایگان قدرتمند آتروپاتنی ها هستند که آنان (آتروپاتیان) را پیوسته غارت کنند اما ایستادگی

نمایند چنانکه سیمباس (پسر بارداس) را از دست ارمنیان باز پس گرفتند و رومیان آنها را (ارمنیان را) شکست دادند و آنها (ارمنیان) هم دوستان سزار شدند و آنها همزمان پارتیان را نیز خرسند نگهدارند» (۲).

با وجود اضمحلال دولت بزرگ تر ماد و برآمدن هخامنشیان، نام «ماد» همچنان در منابع میانرودان و غرب، بخصوص آثار یونانی و لاتینی برای اشاره به سرزمین های شمال غربی و غربی ایران هخامنشی بکار برده میشد.

در منابع باستانی غربی مانند استرابو و پلوتارک (۳)، دو مورخ معروف یونانی، به دولت بزرگتر و کوتاه عمر تر ماد، «ماد بزرگ» و به حکومت کوچکتر و شمالی این دولت که به عنوان دولتی محلی و تا حدی خودمختار چند قرن دیگر به حیات خود ادامه داد، «ماد آتروپاتن» و یا فقط «آتروپاتن» و گاه «ماد کوچک» نام داده شده است.

در فارسی میانه (پهلوی) این نام در ابتدا «آتورپاتکان» و دیر تر «آدورباداگان» و در فارسی «آذربادگان» و یا «آذربایگان» بود که معرب آن در فارسی معاصر ابتدا «آذربایجان» بوده و سپس به «آذربایجان» تبدیل شده است. «آتور» و یا «آدور» مادی همان «آدور» و یا «آذر» فارسی است که تعبیری اوستائی است و معنی «نگهبان آتش» میدهد (۴).

در زمان هخامنشیان بخشی از سرزمین تاریخی ماد که در واقع سرزمین آغازین این امپراتوری بود زیر حاکمیت یک ساتراپ بنام آتروپات (به یونانی «آتروپاتس») قرار داشت که خود مادی بود و سلسله محلی خود را در زمان هخامنشیان تاسیس کرده بود. داریوش سوم هخامنشی نیز حاکمیت محلی آتروپات را بر این خطه ماد که احتمالاً عبارت از آذربایجان، کردستان و بخشی از همدان-کرمانشاهان امروز ایران بود، تأیید نمود. زمانی که بعد از ۲۲۰ سال، امپراتوری وسیع هخامنشیان در اثر حمله اسکندر مقدونی سقوط کرد، آتروپات که در آغاز در صفوف داریوش سوم جنگیده بود، دیرتر از طرفداران اسکندر شد. او ساتراپ «آتروپاتن» و یا آذربایجان باقی ماند و برای تحکیم این اتحاد دخترش را به همسری یکی از سرداران یونانی اسکندر داد.

پادشاهی محلی آتروپات و جانشینان این سلسله در مناسبات با همسایگان و دیگر حکومت های متعاقب شکست هخامنشیان مانند ارمنستان، اشکانیان، روم و در نهایت بیزانس یعنی روم شرقی، گاه مستقل عمل می کرد، گاه در صلح و آمیزش قومی و خانوادگی بسر میبرد و گاه جنگ می نمود تا اینکه پس از حدود ۲۴۰ سال، این حکومت محلی ابتدا تابع دولت اشکانیان شد و آنگاه در اثر برآمدن ساسانیان جزو این امپراتوری جدید ایران گردید.

در دوره ساسانیان نیز آتروپاتن، یا آتورپاتاگان و یا آذربایگان یکی از استان های رسمی ساسانی بود که به نمایندگی از سوی شاهنشاه ساسانی از سوی یک «مرزبان» (بجای ساتراپ پیشین) اداره میشد.

نام پایتخت دولت ماد، طوری که در سنگ نبشته بیستون متعلق به داریوش یکم (قرن ششم پ.م.) نوشته شده، به پارسی باستان «همگمتانا»، به عیلامی «آگمادانا»، به بابلی «آگامتانو» ذکر شده است که همان «همدان» به فارسی معاصر است.

برخی منابع نام مرکز آتروپاتن و یا آذربایجان در زمان اشکانیان را پرسه (به فتح «پ») در نزدیکی تخت سلیمان کنونی ذکر کرده اند (۵). پیش از آن نام پایتخت و یا مرکز اقامت و حکومت ساتراپ آتروپات «گنزک» (به فتح «گ» و «ز»، مادی «گزن» و فارسی «گنز» به معنی «گنج، خزینه») در جنوب دریاچه ارومیه بوده است (۶). به گفته مینورسکی (۷) خرابه های گنزک هنوز در نزدیکی لیلان-میانداوب موجود است. گفته میشود آتشکده مقدس مادها بر فراز یکی از تپه های گنزک قرار داشته، اما دیرتر به جای دیگری منتقل شده است.

منابع

(۱) دیاکونوف، ای. م.: تاریخ ماد (ترجمه فارسی)، تهران ۱۳۴۵، ص ۸۶

(2) Strabo: Geography, 1, 13, 11

(3) Shipman, K.: Azerbaijan iii. Pres-Islamic History, originally published 1987.

Encyclopedia Iranica online as viewed in Sep. 2016

(۴) عقیفی، ر.: اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته های پهلوی، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۳، ص ۴۱۱-۴۱۲

(۵) عقیفی، همانجا

(6) Boyce, M.: Ganzak, originally published 2000. Encyclopedia Iranica online as viewed in Sep. 2016

(7):Minorsky, V.: Roman and Byzantine Campaigns in Atropatene, BSO(A)|S , 11/2, 1944, pp. 243-65, quoted in: Boyce, M Gaznak, in: Encyclopaedia Iranica online, as viewed in Sep. 2016

اقوام آتروپاتن تا دوره ماد ها کدامند؟

به گفته مورخین صاحب نظر، تاریخ چیزی است که مطالعه آن را باید از وسط آغاز کرد چرا که ابتدای تاریخ به ما معلوم نیست. اگر تاریخ مکتوب و ثبت شده را با نوشتار های میان رودان (بین النهرین) و بویژه شومر (سومر) و یا مصر باستان شروع کنیم، نمی توانیم بیش از شش هزار سال به عقب برویم. بعد از آن، هر چه درباره ابتدای اقوام و زبان ها بیندیشیم، نمی توانیم کار چندانی جز گمانه زنی انجام دهیم.

بررسی موضوع اقوام و زبان ها در دولت ماد و یخش شمالی آن (یعنی اساسا آذربایجان و کردستان ایران کنونی) از یک جهت بسیار سخت و از سوی دیگر ساده تر از بررسی همین موضوع در مناطق دیگر است. ماد ها و از جمله مردم باستانی آتروپاتن از خود اثر و نوشته ای بجا نگذاشته اند. این وضع بررسی سوال ما را بسیار مشکل میکند. اما آنچه به دانشمندان در این زمینه کمک میکند این است که در همسایگی دور و نزدیک ماد ها و از جمله مردم آتروپاتن، تمدن های باستانی تر و در آن دوره ها پیشرفته تر (مانند شومر یا سومر، اکد، آشور، عیلام، یونان) موجود بودند که اشاره هائی به ماد ها نموده اند که سرنخ های مهمی به دانشمندان معاصر میدهند. علاوه بر این، آثار بعدی فارسی باستان که «خویشاوند نزدیک» زبان مفروض «مادی» است و حتی بعضی مطالب اوستا و تورات، اشاره هائی به واژه ها و یا نام های مادی دارند (۷).

اما در همین زمینه هم مشکلات بسیار موجودند، از جمله بخش بزرگی از این منابع به خط میخی اند و برخی از این زبان ها و آثار باستانی یا اصلا و یا کاملا رمزگشایی نشده اند. در نهایت این را هم نمیتوان ناگفته گذاشت که تعداد زبانشناسان باستانی و مردم شناسان که به اقلا چند زبان و خط باستانی واقف بوده بتوانند متون این زبان ها را در بستر تاریخی و زبانشناختی تحلیل و با داده های دیگر مقایسه کنند بسیار کم است (۸).

به نوشته ایگور دیاکونوف پژوهشگر برجسته تاریخ ماد، منابع شومری و اکدی قدیم تا اندازه ای به سبب فتوحات برخی قبایل که از سرزمین بعدی مادی ها برخاسته بودند «قدیم ترین اطلاعات را درباره سرزمینی که بعد ها کشور مادی ها نامیده شد، بدست میدهند» (۹).

دیاکونوف میگوید سه هزار سال پیش از میلاد در سرزمینی که بعد ها ماد غربی و آتروپاتن نامیده شد قبایل هوریان، لولوبیان، کوتیان و چندین قبیله کوچک و بزرگ دیگر میزیستند. از برخی از این قبایل که به تمدن های پیشرفته تر میانرودان و از جمله آشور و عیلام نزدیک تر بودند اطلاعاتی در دست است. آنها اکثرا نه بصورت شهرنشینی، بلکه قبیله ای زندگی میکردند. از میان آنها هوریان زندگی اجتماعی پیشرفته تری داشتند، زبانشان با اورارتوئی که بعدا در این منطقه گسترش یافت خویشاوند بود. هوریان برای نوشتن زبان خود از خط اکدی استفاده می نمودند. قبایلی که به زبان هوریانی سخن می گفتند اساسا در شمال میانرودان (امروزه کردستان عراق) زندگی میکردند اگرچه برخی منابع میگویند آنها بطرف آتروپاتن بعدی نیز رسوخ کرده بودند. زبان هوریان (۱۰) با اورارتوئی خویشاوندی داشت (۱۱).

روشن است که همزمان با مجاورت با آشور از غرب، از جنوب قبایل و تمدن عیلامی نیز به مناطق کرمانشاهان، کردستان و آذربایجان کنونی تاثیر کرده بود.

دو قبیله اصلی دیگر که بومی آذربایجان و کردستان ایران بودند لولوبیان و کوتیان نام داشتند. از آن میان قبایل لولوبی از دره دیاله در شمال عراق تا نواحی دریاچه ارومیه در اکثر کوهپایه ها مسکون بودند. گروه دوم اقوام باستانی آتروپاتن بعدی کوتیان بودند که ظاهرا بیشتر در آذربایجان و کردستان ایران می زیستند (۱۲). در منابع آشوری و عیلامی برخی اطلاعات درباره نام، لباس و شرح جنگ ها و کشاکش ها و یا مناسبات و آمیزش با این اقوام قید شده است اما درباره زبان و تبار این اقوام نمیتوان به یقین چیزی گفت اگرچه بعضی مورخین درباره ارتباط آنها با عیلامیان و دیگر تاریخ نویسان به احتمال ارتباط آنان با مردم بومی کاسپی (سواحل دریای خزر) گمانه زنی کرده اند. اطلاعات منفردی که درباره این اقوام موجود است نشان میدهد که آنها اگر چیزی می نوشتند به زبان اکدی می نوشتند که زبانی سامی بود و بین آشوریان و بابلیان میانرودان باستان رایج بود.

از حدود ۱۵۰۰ سال پ.م. تا مدتی پس از تاسیس دولت ماد ها، شاهد تشکیل دولت های محلی کوچکی مانند ماننا در جنوب دریاچه ارومیه و دولت اورارتو در غرب و شمال غربی این دریاچه هستیم. از قبایل دولت ماننا که دامداری در میانشان رواج داشت و به عنوان اتحادیه کوچکی از قبایل در سطح محلی صاحب قدرت معینی شده بودند اطلاعات دقیقی در دست نیست. ظاهرا از لحاظ تبار و زبان مردم ماننا مرکب از کوتیان و لولوبی ها بودند.

طبق کشفیات کلاسیک از سال های ۱۹۶۰ در بسطام (نزدیک خوی) و تکاب (جنوب غرب دریاچه ارومیه) اقوام اورارتویی در این دوره و مدتی تا بعد از شکل گیری دولت ماد ها در سراسر غرب دریاچه ارومیه ساکن بوده اند تا اینکه ماد ها دولت اورارتو را شکست دادند (۱۳). برخی منابع گفته اند که زبان ارمنی و گرجی باستان با زبان اورارتویی خویشاوند است اما بسیاری از زبان شناسان از جمله ویندفور (۱۴) بر آنند که اورارتویی-هوریانی از نظر خویشاوندی، زبانی منفرد («ایزوله») است یعنی با زبان دیگری خویشاوندی ندارد.

بعضی منابع آشوری و یونانی از قبایلی موسوم به کادوسیان و کاسپی ها هم سخن میگویند که در گیلان کنونی، شرق آذربایجان و آلبانیای باستان یعنی شمال ارس میزیستند. برخی از این منابع این اقوام را ایرانی و برخی دیگر «غیر ماد» و یا «غیر آریائی» توصیف کرده اند اما اطلاعات مشخصی درباره قومیت و زبان آنها موجود نیست.

ظاهرا هزاره سوم و دوم پیش از میلاد در آذربایجان و کردستان کنونی بدون تحولات بزرگ قومی و زبانی گذشته است و اقوام این منطقه و سرزمین های آنان برای تمدن های میانرودان از جمله آشور و عیلام و در تاریخ نویسی یونانی «حاشیه» بشمار می رفتند.

طوری که میبینیم در هزاره سوم پ.م. و حتی تا اواخر هزاره دوم پ.م. در این منطقه و یا دیگر مناطق ایران کنونی خبری از ماد ها و یا دیگر اقوام ایرانی مانند پارسی ها و پارتی ها نیست.

از اواخر هزاره دوم پ.م. است که قبایل ایرانی از مناطق شمالی دریای خزر و احتمالا از غرب آسیای میانه به تدریج به فلات ایران کنونی مهاجرت کرده در این سرزمین های نو مسکون میشوند (۱۵).

ظاهرا ریشه دواندن مادها در مرکز و غرب ایران کنونی و از جمله آتروپاتن بعدی بتدریج اما بطور منظم و فزاینده انجام گرفته چرا که اگر کوچ آنها به فلات ایران را اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره نخست فرض کنیم، دولت ماد ها تحت پادشاه نخست ماد دیاکو حدودا ۳۰۰-۴۰۰ سال بعد یعنی ۷۰۰ سال پیش از میلاد تاسیس شده گسترش یافته است. زبان و فرهنگ ایرانی مادی نیز بهمین صورت بر سرزمین های جدید مرکز و غرب ایران کنونی حاکم گشته است. از همین سال ها به بعد است که منابع آشوری و یا اورارتویی و یونانی نمونه هائی از زبان مادی ظاهرا رایج در ماد غربی را بدست میدهند.

دیاکونوف میگوید سیر کوچ اقوام ایرانی ماد از شرق و مرکز ایران کنونی به غرب بوده است و این سیر مهاجرت و پیشرفت عنصر زبانی ایرانی را میتوان از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد از روی اصطلاحات جغرافیائی و یا اسامی خاص مشاهده نمود. به نظر او در این دوره در سرزمین بعدی ماد بزرگ نشانه ای از قتل عام های قومی و یا کوچ های اجباری دیده نشده و بنظر میرسد اقوام مختلف ماد با آمیزش با مردم محلی و حتی جذب برخی عناصر زبانی مردم بومی به آنچه که بعد ها شاخه غربی زبان های ایرانی و یا «زبان مادی» نامیده میشود تبدیل شده است. او میگوید حتی اولین دولت های مادی بر پایه دولت نسبتاً قدرتمند محلی ماننا تشکیل یافت که در مناطق جنوبی دریاچه ارومیه بر پایه عناصر بومی کوتی و لولوبی تاسیس شده (۱۶) و حتی از دولت عیلام تاثیر پذیرفته بود.

منابع

(۷) دیاکونوف، ای. م.: تاریخ ماد، تهران ۱۳۴۵ (بعد از این: دیاکونوف الف) ۱۳-۱۸

(8) Frye, R. N.: The History of Ancient Iran, München 1983, 65-69

(۹) دیاکونوف الف، ص ۱۳-۱۸

(۱۰) دیاکونوف، الف، همانجا، ص ۱۳۱

(11) Windfuhr, G. (A): Iran vii, Non-Iranian Languages (4) Urartian, in: Encyclopaedia Iranica Online, as viewed in Sep. 2016

(۱۲) دیاکونوف، الف، همانجا، ص ۱۳۸

(13) Schippmann: ibid

(14) Windfuhr, G. (A): ibid

(15) Windfuhr, G.: The Iranian Languages, London and New York, 2009, pp. 5-6

(١٤) دياكونوف، الف، همانجا، ص ٨٥-١٩٢

آتروپاتن بخشی از ماد و ایران بعدی بود

وقتی کورش هخامنشی در سال ۵۵۰ پ.م. پادشاهی ماد بزرگ را شکست داده به امپراتوری نوخاسته خود ملحق نمود، روابط سه جزء اصلی ایران آینده یعنی عیلام، پارس و ماد نه با خشونت و دشمنی بلکه بیشتر با آمیزش پیش رفت. ظاهراً کورش پادشاهی ماد را لغو نکرد (۷) بلکه فقط قدرت پادشاهی مرکزی دست بدست شد اما کورش و جانشینان هخامنشی او عناوین رسمی پادشاهان ماد و نظام دولتی آنها را قبول نمودند و سرزمین ماد در امپراتوری هخامنشی همچون دومین سرزمین پس از خود سرزمین پارس مقام ممتاز خود را نگهداری کرد (همانجا). اکباتان (همدان) که پایتخت ماد بزرگ بود به عنوان یکی از پایتخت های هخامنشی باقی ماند و نیروی ویژه «ده هزار سیمین تن» ارتش هخامنشی عبارت از پارس ها، عیلامیان و مادها بود (همانجا).

زبان فارسی نیز که در زمان هخامنشیان هنوز اساساً منقسم به گونه های محلی بزرگ یعنی شرقی، جنوبی و غربی بود که از همدیگر دور و هرکدام به لهجه های شفاهی گوناگونی تقسیم می شدند، با اتحاد سیاسی جدید و گسترده ای که با امپراتوری هخامنشی ایجاد شده بود به سوی استاندارد شدن و آسان تر شدن حرکت کرد. اولین محصول این روند در زمینه زبان، مرحله «فارسی میانه» و یا «پهلوی» بود که تقریباً ۲۰۰ سال بعد در اواخر هخامنشیان آغاز شده باعث افزایش آثار نوشتاری بویژه در عصر ساسانی گردید. در همین دوره است که گونه جنوب- غربی زبان ایران یعنی پارسی با آمیزش و مبادله واژگانی، دستوری و آوایی با دیگر گونه های شرقی و غربی، بصورت زبان مشترک و بتدریج استاندارد ایران در میاید (۸) و زبان های شرقی و غربی پهلوی بتدریج و در عمل از گردونه «کاربرد مشترک» امپراتوری خارج شده اساساً به صورت لهجه های شفاهی (شرقی و غربی) ادامه حیات می دهند.

به موضوع زبان در آتروپات و یا «ماد کوچک» باز خواهیم گشت، اما منظور از ذکر نکات بالا درباره نظام اداری و یا زبان دولت ماد و آمیزش آن با نظام و زبان دولت هخامنشی اشاره به تسلسل و تداوم دولت داری و فرهنگ در این دو دولت و آمیزش و جوش خوردن آنها در یک نظام و دولت است که اگرچه با حمله اسکندر و سقوط هخامنشیان دچار سکت گردید، اما بزودی به صورتی دیگر از سر گرفته شد.

ویل دورانت در جلد نخست «تاریخ تمدن» («ریشه های شرقی ما») درباره شکست ماد ها و دویست سال بعد شکست جانشینان هخامنشی آنان می گوید: «با پارسیان (هخامنشی) همان شد که پیش از ایشان با مادیان شده بود، چه، پس از گذشتن دو سه نسل از زندگی آمیخته به سختی، آنان به خوشگذرانی مطلق پرداختند» (۹). مورخین یونان باستان نوشته اند که داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی، شخصی متوسط و بی لیاقت برای لحظه های بحرانی تاریخ و حتی ترسو بود. اما از روی انصاف این را هم باید گفت که ساتراپ هائی که در آن مرحله، ایالات گوناگون ایران را اداره میکردند نیز طبق بسیاری از روایات تاریخی چندان با لیاقت نبودند و حتی بین همدیگر مشغول کشاکش، حسادت و دشمنی و نسبت به شاهنشاه امپراتوری متمایل به سرکشی بودند. اگر به همه این شرایط، درخشیدن ستاره اقبال اسکندر مقدونی در کشور گشایی را هم علاوه کنیم، آسان تر خواهیم فهمید که چه شد که داریوش سوم، وارث بزرگترین امپراتوری جهان تا آن سال ها، با وجود برتری نیروهایش، در خود توان ایستادگی در مقابل اسکندر را ندید و دولرداری هخامنشی در پی چندین شکست بالاخره در سال ۳۳۱ پ.م. متلاشی شد.

در واپسین سال های سلسله هخامنشیان، آتروپات، سرکرده یک طایفه بانفوذ محلی از شمال ماد، ساتراپ هخامنشی در ماد بزرگ و در عین حال فرمانده لشکر هخامنشی ماد، آلبانیا و ساکاسن (سرزمین سکا ها، بخشی از اورارتو و ارمنستان سابق) در جنگ با اسکندر مقدونی بود و حتی تا مرگ داریوش سوم به او وفادار باقی ماند. اما پس از مرگ داریوش و احتمالاً به دنبال مشاهده وضع پریشان لشکر هخامنشی، آماده همکاری با طرف پیروزمند یعنی اسکندر شد. اسکندر که در این موقع (سال ۳۳۰ پ.م.) در همدان بود ساتراپی ماد را به یکی از فرماندهان یونانی اش سپرده بود. اما دو و یا سه سال بعد، از آن فرمانده رو گرداند و با قبول پیشنهاد آتروپات، او را به ساتراپی کل ماد منصوب نمود (۱۰).

پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ پ.م. امپراتوری وسیع او در بابل بین فرماندهانش تقسیم شد. در همانجا بود که سرزمین گسترده ماد بین «ماد کوچک» (آذربایجان و کردستان ایران کنونی) و «ماد بزرگ» (مابقی سرزمین های ماد شامل همدان، لرستان، خوزستان، فارس و اصفهان، ری و صفحات ساحلی دریای خزر) تقسیم شد و آتروپات به عنوان ساتراپ «ماد کوچک» تأیید گردید. از آن پس این بخش شمالی ماد به عنوان «ماد آتروپات» و یا «ماد کوچک» و یا بطور مختصر «آتروپاتن» (یعنی سرزمین آتروپات، به فارسی میانه «آتورپاتاگان» و یا آذربادگان به معنی «سرزمین نگهبان آتش») نام گرفت که در فارسی معاصر به آذربایگان و بعد تر آذربایجان تغییر یافت.

مورخ یونانی استرابو (۱۲) مینویسد که پس از چند سال آتروپات از فرمانبرداری سرکردگان یونانی سلوکی سرپیچی نموده پادشاهی و سرزمین خود را مستقلا اداره نمود. این، دوره زوال حاکمیت مرکزی سلوکیان بود که حکومت های محلی از بابل تا اصفهان و پارس بیرق «استقلال» برافراشتند. این جنبش ها در نهایت به اضمحلال دولت یونانی سلوکیان و تاسیس دولت اشکانیان منجر شد. به گفته رومن گیرشمن دولت های کوچک و محلی مستقل و شورشگر «لقمه سهل التناولی برای قدرت جدید» یعنی اشکانیان محسوب می گردیدند (۱۳). اشکانیان از شرق دریای خزر (خراسان و ترکمنستان کنونی) برخاسته بودند تا بقول گیرشمن به دوره رواج و پیشرفت اقتصادی و آمیزش ایران و یونان پایان دهند و به «ایرانیت» دوره هخامنشی بازگردند (۱۴).

آتروپات نام خود را به آذربایجان داد اما دودمان او نیز مانند دودمان های دیگر ابدی نبود. جانشینان آتروپات تقریباً ۴۰۰ سال یعنی در دوره سلوکیان و اشکانیان بر آذربایجان و بخشی از ارمنستان حکمرانی کردند. اولین جانشین آتروپات یعنی آرتوبازان و یا آرتابازان (به یونانی: آرتوبازانس) بود که گفته می شود نوه داریوش دوم پادشاه ایران از خانواده پدري بود. او حاکمیت سلوکیان را پذیرفت اگرچه استقلال عمل معینی را نیز حفظ نمود. از این به بعد است که اداره و سازماندهی دولتی آتروپاتن و ارمنستان و همچنین طبقات حاکم آنها آمیزش یافتند، ارمنستان هم به اداره آتروپاتن علاوه شد و حتی آرتوبازان و اکثر جانشینان او عنوان «حاکم ارمنستان و آتروپاتن» را گرفتند (۱۵). در این دوره تقریباً ۴۰۰ ساله که شاید بتوان آن را دوره «آمیزش آتروپاتن و ارمنستان» نامید، شاهد ورود بسیاری واژگان فارسی-اشکانی به زبان ارمنی میشویم.

با این ترتیب در زمان اشکانیان (پارتی ها) به دنبال دوره ای نسبتاً کوتاه (احتمالاً ۱۰۰-۱۵۰ ساله)، آتروپاتن نیز مانند بقیه ماد و ایران تاریخی، بخشی از امپراتوری بزرگ اشکانی بود که در این میان گسترش یافته، میانرودان و ارمنستان را هم شامل شده بود، اگرچه در کنار روابط نزدیک با حاکمیت اشکانیان ایران، در مناطق حاشیه مانند ارمنستان، پادشاهی های محلی نیز حکم می راندند.

برخی منابع تاریخی به تبعیت از استرابو چند قرن حاکمیت سلسله آتروپات در «ماد کوچک» را دوره «استقلال» این پادشاهی نامیده اند. این از نگاهی درست است. اما «استقلال» دوهزار سال پیش در مقایسه با امروز معنی دیگر و محدودتری میدهد. در حالیکه امروز عوامل و عناصر به مراتب بیشتری شرط «استقلال» به حساب می آیند، در گذشته دو عامل اصلی: پرداخت باج و خراج به دولت مرکزی

بزرگتر و تامین جنگجو و آذوقه برای حکمران بزرگ در زمان جنگ، تعیین کننده استقلال و یا تبعیت از دولتی بزرگتر بود. از این جهت می توان گفت آتروپاتن زمانی خود عبارت از دولت ایران بود (پادشاهی ماد)، بعد بخشی مهم از امپراتوری ایرانی هخامنشیان شد، بعد استانی از دولت بزرگ اسکندر بود و بعد از مرگ اسکندر از پرداخت مالیات و باج سرپیچی کرد (و با معیار های گذشته «مستقل» شد) اما بزودی مانند دوره هخامنشیان تحت حاکمیت دولت های بزرگتر اشکانی و ساسانی در آمد.

در تاریخ کشورهای بزرگ، سرکشی و پیدایش اینگونه کشورهای کوچک و «مستقل» معمولاً از عوارض ضعف مزمن برخی پادشاهان، تقسیم یک کشور بزرگ به دولت های کوچک تر و ضعیف تر بدنبال مرگ حکمران بزرگ و یا شکست آن دولت در جنگ با دولتی دیگر و تقسیم آن به بخش های مجزا و یا بروز دشمنی های مستمر داخلی در درون دولت های بزرگ بوده است. بنظر میرسد در نمونه «استقلال» نسبی و موقتی آتروپاتن در پی شکست هخامنشیان و تقسیم ایران بین فرماندهان سلوکی و معتمدین آنان، همه این عوامل و شرایط موثر و سهیم بوده اند.

اما همانگونه که دوره هخامنشیان دوره آمیزش ماد و پارس و عیلام بود، دوره اسکندر، سلوکیان، و اشکانیان یعنی پارتیان نیز دوره ادامه آمیزش و استحاله دولتی، قومی و زبانی-فرهنگی ماد های آتروپاتن با پارتی ها، پارس ها و حتی ارمنه و یونانیان بود تا جایی که خود آتروپاتن دخترش را به همسری یکی از دوستان و ندیمان نزدیک اسکندر داد، طوری که قبلاً هم گفته شد یکی از نوادگان داریوش دوم پادشاه ایران بنام آرتوبازان جانشین آتروپات شد و مهرداد اشکانی دختر تیگران بزرگ پادشاه ارمنی را به همسری گرفت.

منابع

(7) Schippmann, K.: Azerbaijan iii, Pre-Islamic History, Encyclopedia Iranica Online, as viewed in Sep. 2016

(۸) جوادی، ع.: سرگذشت زبان ها، در: ایران و آذربایجان، لندن ۲۰۱۶، ص ۲۸۰-۲۸۳

(9) Durant, W.: Our Oriental Heritage, p. 381, New York, 1951

(10) Chaumont, M. L.: «Atropates,» Encyclopaedia Iranica Online, as viewed in Sep. 2016

(11) Kroll, S. E.: Map 90 Media Atropatene, Princeton University, 1994 (PDF)

(12) Strabo: Geography, 1, 13, 11

(۱۳) گیرشمن، ر.: تاریخ ایران تا اسلام، چاپ نهم، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۸۷-۲۸۸

(۱۴) گیرشمن: همانجا

(15) Schippmann: ibid

هنگامی که آذربایجان و کردستان ایرانی شدند

در فصل گذشته این مقاله ها از هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد و همچنین اوایل هزاره نخست پ.م. و آغاز کوچ اقوام ایرانی ماد از شرق به غرب و از شمال خزر به ایران کنونی و از جمله آذربایجان سخن گفتیم.

وقتی ماد ها به آتروپاتن بعدی یعنی آذربایجان و کردستان کنونی آمدند، آنها هنوز زندگی قبیله ای داشتند. منابع آشوری و اورارتویی نام برخی از این قبیله ها را ذکر کرده اند. اما همزمان با رشد یکجانشینی و موسسه دولت در جوامع بومی آتروپاتن این قبیله ها بتدریج کم اهمیت تر شدند.

در نمونه دولت محلی و نسبتاً قدرتمند ماننا که پیش از دولت ماد ها تاسیس یافت، میتوان رشد موسسه دولت را در آذربایجان و کردستان باستان مشاهده کرد.

در جامعه ماننا که بگفته دیاکونوف در دوره پادشاه «ایرانزو» اکثر سرزمین آتروپاتن بعدی را دربر میگرفت، دو چیز نمایان بود: یکم: رشد کشاورزی و دامداری و دوم: رواج برده داری. اما هنوز (بخصوص در دولت ماننا که هنگام برآمدن دولنداری ماد ها بر این سرزمین حاکم بود) حاکمیت اساساً در دست چند خاندان مقتدر قرار داشت یعنی نظامی «الیگارشیک» حاکم بود که آن هم به حاکمیت های کوچک افراد در طایفه ها و روستا ها استوار بود و همین وضع مانع متحد شدن اکثریت مردم میشد. به عبارت دیگر، بجای یک دولت واحد، حاکمان کل به حکام کوچکتر و آنها هم به حکام کوچکتر از خود حکم می راندند.

دولت ماننا که میان دو دولت نیرومند تر آشور و اورارتو مانده و از سوی هرکدام تحت تهاجم بود، با استفاده از اختلاف آن دو موقعیت خود را استوار تر کرد. در اواخر ربع نخست هزاره یکم یعنی حدوداً ۷۵۰ سال پ.م. است که کوچ و سکونت قبایل ماد در شمال غرب ایران کنونی بیشتر و بیشتر می شود، دولت ماننا همزمان با کشاکش و فراز و نشیب بسیار در روابط خود با این کوچندگان نو ایرانی زبان در آن ادغام می یابد و با این ترتیب زمینه ایجاد دولت ماد فراهم می آید.

دیاکونوف مینویسد در آن دوره «در نواحی آذربایجان کنونی ایران که شامل کرانه های شرقی و جنوبی دریاچه ارومیه و اراضی جنوبی تر آن تا خط قزوین- همدان میگردد، قبایل گوناگونی مسکن داشتند که منابع آشوری بر روی هم کوتیان و یا کوتیان- لولوبیان مینامیدند (۲۶). در نواحی غرب دریاچه ارومیه، طوری که دیدیم، بخصوص پیش از حکومت مادیان، اورارتویان بسیاری می زیستند (۲۷). البته مردم دولت اورارتو خود از چهار گروه قومی تشکیل میشدند: اورارتویان، هوریان، ایبری-گرجیان و ارمنیان (۲۸). در مناطق ساحلی دریای خزر و نواحی پایین تر دره قزل اوزن کنونی، پادشاهی ها و قبایل گوناگونی موجود بودند که در منابع باستانی «گل ها»، کادوسیان و کاسپیان (خزری ها) نامیده شده اند و به گفته دیاکونوف «به ظن قوی با کوتیان و کاسیان قرابت داشتند» (۲۹). توضیح اینکه کاسیان قومی را تشکیل می دادند که در جنوب آتروپاتن بعدی یعنی حدودا لرستان کنونی به صورت قبیله ای می زیستند و به گفته دیاکونوف احتمالاً با عیلامیان قرابت داشتند. زبان اکثر آشوریان هم که در مناطق وسیعی تا شمال فرارودان یعنی جنوب و غرب آذربایجان میزیستند و به سرزمین ماننا می تاختند آرامی بود.

بعضی منابع نوشته اند که در این دوره آذربایجان و کردستان ایران کنونی از شمال کوه های قفقاز و جانب دریای سیاه با هجوم برخی اقوام ایرانی و غیر ایرانی دیگر (سکایان و کیمریان) روبرو شده است که ظاهراً برای مدتی موقتی به این نواحی حمله و یا کوچ کرده اند.

تصویر قومی و زبانی آذربایجان و کردستان کنونی ۷۰۰ سال پیش از میلاد چنین رنگارنگ، منقسم و پیچ در پیچ بود.

در این شرایط آنچه که زمینه فراز و قدرت گیری دولت ماد را فراهم آورده لشکر کشتی مادیان بر ضد آشور و اورارتو بوده که در پی آن همزمان با سقوط این دو همسایه قدرتمند، مادها بصورت یک قدرت جدی منطقه ای در آمدند و بدنبال آن بجز سرزمین های دولت ماد (یعنی آذربایجان و ایالات مرکزی و غربی ایران) زمین های وسیعی را به شمول پارس (پرسید)، پارت، سغد، میانرودان شمالی (امروزه کردستان عراق)، ارمنستان و شاید هم بخش هائی از کرمان، مکران و بلوچستان کنونی و شاید بخشی از خوارزم را به امپراتوری جدید خود افزودند. از میان این سرزمین ها ظاهراً پارس و عیلام که سلسله هخامنشیان به روایت سنگ نبشته بیستون و تاریخ هرودوت (۳۰) در قرن هفتم پ.م. در آنجا حاکم بودند، نقش ویژه ای برای ماد داشتند چرا که این مناسبات نزدیک (چه از نگاه اداره دولتی، مالیات ها،

سازمان اجتماعی و چه از نظر آیین زرتشتی، زبان و فرهنگ) آینده آنچه را که امروز «ایران» نامیده میشود بطور بارزی رقم زده است.

در بررسی دگرگشت زبان مردم آذربایجان و کردستان، دیاکونوف در اثر دیگری مینویسد «اگرچه بعضی از نوادگان همان اقوام کوئی هزاره سوم پ.م. (در زمان مادها نیز) هنوز در کوهستانهای آذربایجان و کردستان کنونی زندگی میکردند، اما زبانهای ایرانی که بخشی از شاخه زبانهای هند و ایرانی هستند دیگر بطور گسترده ای در آذربایجان ایران و کوهپایهها و ارتفاعات سراسر ایران دامن گسترده بودند» (۳۰).

ریچارد فرای مینویسد: در مقام مقایسه، میتوان میان گسترش مادها و در واقع همه اقوام ایرانی در ایران غربی در اوایل هزاره یکم پیش از میلاد و گسترش ترکها دو هزار سال بعد در آذربایجان قرن یازدهم و دوازدهم میلادی شباهت هائی یافت (۳۱). در هر دو مورد زبان اکثر مردم آذربایجان تغییر یافت.

همچنین، همانگونه که در مورد کوچ ترکها هم میتوان دید، در زمان کوچ و سکونت مادها به شمال غربی فلات ایران اقوام دیگر ایرانی نیز بطور همزمان به این مناطق آمدند. مثلا منابع اورارتویی و آشوری از سرزمینی بنام «پارسوا»، در شرق اورارتو و آشور سخن گفته اند که جایی میان جنوب دریای ارومیه و کرمانشاه کنونی قرار داشته و بسیاری دانشمندان در این مورد نظر داده اند. آیا مردم «پارسوا»، نامی که به احتمال قوی با واژههای پارس و پارت (پارس کنونی) مرتبط است اجداد همه اقوام ایرانی بودند؟ امروزه پاسخ دقیق این پرسش ممکن نیست. به نظر دیاکونوف همه این واژهها اشکال گوناگون واژه ایرانی باستان «پارساوا» هستند که «مرز، حاشیه، پیرامون» معنی میداد و این هر سه منطقه در حاشیه دولت ماد قرار داشتند (۳۲). بر پایه این دیدگاه می توان گمانه زنی نمود که بغیر از آسیای میانه و فرارودان (ماورالنهر)، دست کم یک مسیر مهم دیگر برای کوچ اقوام گوناگون ایرانی در هزار سال پ.م. از شمال قفقاز یعنی از جنوب روسیه کنونی (احتمالا از سواحل دریای خزر و گذرگاه دربند) به جنوب قفقاز و سپس آذربایجان کنونی بوده است (۳۳).

زمانیکه مادها وارد فلات ایران شدند، دستکم پنج قبیله در منطقه آذربایجان، کردستان، همدان و کرمانشاهان کنونی زندگی میکردند:

کادوسی ها و کاسپی ها و یا خزری ها (در سواحل دریای خزر)، کوئی ها (بیشتر در طرف شرق) و بخش مهمی از لولوبی ها که خویشاوندان کوئی ها بودند (از جنوب دریاچه ارومیه تا کردستان عراق کنونی)، بخش مهمی از هورّی ها (که خویشاوندان زبانی اورارتوئی ها بودند). همه این اقوام و طایفه ها که در داخل خود نیز به تیره های جداگانه تقسیم میشدند از کوهپایه های البرز در استان اردبیل تا کوهپایه های زاگرس، از آذربایجان غربی تا کردستان کنونی، از ارس تا همدان میزیستند.

در همسایگی این منطقه دولت های مهم وقت (آشور، عیلام، اورارتو) و مناطق و اقوام دیگر مانند کاسیان (حدودا در لرستان کنونی) می زیستند که ما در این سلسله مقالات از بحث در این باره صرف نظر میکنیم اگرچه همه آنها در دوره های مختلف و به درجات گوناگون با مردم و دولت های محلی منطقه مورد نظر ما رابطه، تجارت، کشاکش و آمیزش داشته و در روند تاریخ این مناطق دخیل و سهیم بودند.

یعنی در سرزمین مورد نظر ما مجموعا پنج قبیله بزرگ با زبان های مختلف می زیستند که به معنی کنونی «ایرانی» یعنی گویشوران شاخه ایرانی خانواده زبانی هند و ایرانی نبودند.

هنوز ایرانیان به سرزمینی که بعد ها پارسوا، پارس، پارت و «ایران» نامیده شد، نیامده بودند.

این تا سه هزار سال پیش بود، یعنی تا اوایل هزاره یکم پیش از میلاد.

با افزوده شدن قبایل ایرانی ماد به مجموعه قبایل بزرگتر مذکور، تعداد قبایل این منطقه به شش میرسد.

خود قبایل ماد که نه تنها در آذربایجان و کردستان کنونی بلکه در سراسر ایران شمالی، مرکزی و غربی از جمله ری و اصفهان دامن میگستراندند، نوعی «اتحادیه قبیله ای» بشمار میرفتند. به نوشته هرودوت (۳۴) ماد ها خود به شش قبیله تقسیم میشدند: بوسیان، پارتاکنیان، استروخاتیان، آریزانتیان، بودیان و مُغان (مُغ ها که بعدها قشر روحانی آیین زرتشتی را تشکیل دادند).

به تشخیص دیاکونوف در منطقه مورد نظر ما «توده اصلی مادها از کوتیان و عیلامی زبانان و قبایل کاسپی (سواحل خزر) که زبان نورسیدگان هند و اروپائی ماد را کسب کرده بودند، تشکیل میشد، نه

اینکه ساکنان این خطه کلا تعویض شده باشند» (۳۵)، بدون اینکه بومیان به سرزمین دیگری کوچیده و مادی‌های ایرانی جای آنها را گرفته باشند.

یعنی آذربایجان و کردستان کنونی تا آن دوره ایرانی زبان نبود بلکه با آمدن مادها به تدریج ایرانی شد اما فقط مادها نبودند که منطقه را ایرانی کردند بلکه مادها انگیزه‌ای شدند تا منطقه بطور کل «مادی زبان»، یعنی ایرانی زبان و به عبارت دیگر ایرانی شود.

قبایل ایرانی ماد در اینجا با قبایل بومی آمیخته زبان آنها را به تدریج تبدیل به مادی- ایرانی کرده بودند. قومیت آمیزش یافته بود و بعد از چند قرن زبان غالب مردم هم تغییر یافته، مادی و ایرانی شده بود. یعنی مثلاً کاسپی‌ها (مردم سواحل خزر) از آن جمله مردم گیلان و تالش و آستارا و لنکران کنونی و یا لولوبی‌ها و کوتی‌های بین دو رشته کوه‌های البرز و زاگرس و یا هوریان جنوب دریاچه ارومیه تا کردستان عراق کنونی که اصولاً مادی زبان و ایرانی زبان نبودند در مجاورت و همزیستی با مادهای ایرانی زبان و نورسیده، خود به تدریج ایرانی زبان شدند در حالی که تا آن دوره اصالتاً مادی و ایرانی نبودند.

بدین ترتیب کوتی و لولوبی و کاسپین و هوری به مادی‌های ایرانی پیوستند و مادی و ایرانی شدند.

برای اثبات این نظر، دیاکونوف از جمله تأکید میکند که برای نام‌های خاص مادی که در سده‌های نخستین کوچ‌مادها به ما رسیده به سختی می‌توان ریشه‌ای از زبانهای ایرانی یافت، در حالی که از قرن هفتم پ.م. به بعد (که مادیان دیگر در آذربایجان و کردستان کنونی مسکون شده بودند) تقریباً تمام نام‌های خاص مادی که به ما رسیده ریشه واضح ایرانی دارند. او نتیجه می‌گیرد که شاید همه مادی‌ها گویشوران زبان‌های ایرانی نبودند، اما این و دیگر شواهد «برای اثبات این نکته که زبان مادی (گروه ایرانی) زبان مشترک و همگانی اتحادیه قبایل ماد بوده است، کافی بنظر میرسد» (۳۶).

کوتیان چه شدند؟ همگی کشته شدند؟ به سرزمینی دیگر کوچیدند تا زبان منطقه آنها، تبریز و مغان و میانه و مراغه، ایرانی شد؟ یا لولوبیان و یا کاسپیان و هوریان؟

نه، آنها که حتی تعدادشان بیشتر از نورسیدگان حاکم هم بود، ماندند، با مادها آمیزش یافتند و زبان و فرهنگ آنها را از خود کردند. مادها هم با آنها جوش خوردند. قومیت منطقه، اختلاط ژنتیکی مردم رنگین تر شد و لیکن زبان تغییر یافت، مادی و ایرانی شد.

اما مگر ممکن است که چند موج کوچ اقوام تحت شرایط معینی از جمله حاکمیت، حتی بدون داشتن اکثریت جمعیت، تنها در چند قرن باعث دگرگشت زبان یک ملت و یا منطقه شود، آن هم بدون اینکه مردم بومی قتل عام و یا از سرزمین های اصلی خود بزور اخراج شوند؟ بله، این نه تنها ممکن است بلکه صدها نمونه چنین روندی در تاریخ وجود دارند. نمونه های مصر، لبنان، عراق، آمریکا، انگلستان، استرالیا و یا ترکیه پیش روی ماست. این نمونه ها جدیدتر از مورد کوچ اقوام ایرانی به فلات کنونی ایران بعدی هستند اما ایرانی زبان شدن ایران نیز بیشک اولین نمونه این دگرگشت چند صد ساله زبانی نبوده است.

دیاکونوف می نویسد: «به هر تقدیر عنصر نژادی ایرانی که به تدریج نقش مهمتری را در اتحادیه قبایل ماد بازی کرد، به عناصر بومی آن سرزمین منتسب نبود. اسامی امکنه ماد که در طی مدتی مدید در سراسر ماد رایج بوده و بر روی هم جنبه غیر ایرانی را حفظ کرد (در برخی موارد ظاهرا عیلامی بوده) خود حاکی از این حقیقت است (...). زیرا هنگامیکه زبان ساکنان خطه تغییر میکند، اسامی امکنه به حال پیشین باقی می ماند و این امری است عادی. ولی از دیگر سو پدیده مزبور نشان میدهد که قبل از ساکنان ایرانی زبان، مردم دیگری در آن سامان میزیستند و ضمنا این را نیز می رساند که نفوذ زبان ایرانی به تدریج و بدون امحاء و یا اخراج ساکنان محلی، و از طریق امتزاج متکلمان به هر دو زبان عملی گردید و تعداد مردم اصلی و بومی از تازه واردان بیشتر بود. زیرا در صورت عکس، نام های دیرین امکنه را بومیان نمیتوانستند به نورسیدگان منتقل کنند و اسامی جغرافیائی بومی بیدرنگ جای خود را به اسامی ایرانی میدادند» (۳۷).

منابع

(۲۶) دیاکونوف الف، ص ۲۸۱

(27) Schippmann: ibid

(۲۸) دیاکونوف، الف، همانجا

(۲۹) دیاکونوف الف، ص ۲۸۲-۲۸۳

(30) Diakonoff, I. M.: The Pre-History of the Armenian People(Excerpts),
New York, 1984

(31) Frye, R.: History of Ancient Iran, München, 1983, p. 66

(۳۲) دیاکونوف الف، ص ۲۸۲-۲۸۳

(33) Girshman, R., quoted by Frye, ibid

(۳۴) هرودوت، به نقل از دیاکونوف، الف، ص ۱۸۷

(۳۵) دیاکونوف، الف، ص ۱۹۰

(۳۶) دیاکونوف، الف، ص ۱۹۰-۱۹۱

(۳۷) دیاکونوف، الف، ص ۱۹۲

قومیت در آتروپاتن

گمانه زنی میشود که ساکنین پیشا ایرانی آذربایجان و کردستان کنونی یعنی ماد کوچک و یا آتروپاتن بعدی از «لحاظ نژادی» و تباری، قومیت های گوناگونی داشته اند. برخی از آنان مانند لولوبیان که در سرزمینی شامل جنوب و غرب دریاچه ارومیه تا شمال عراق کنونی و سوریه می زیستند «به ظن غالب» با عیلامیان مرتبط بوده اند (۳۸) و بعضی دیگر با اقوام ایرانی (مثلا کادوسیان در سواحل خزر) (۳۹) در حالیکه قومیت و زبان های دیگران (مانند کوتیان آذربایجان شرقی) گاه «از نظر زبانی خویشاوند با لولوبیان» و گاه بصورتی متناقض «زبانی مستقل و قائم به ذات» حدس زده شده است (۴۰)

اما اینها اغلب حدس و گمان است. آنچه که روشن است اینکه تعلقات تباری و قومی این اقوام که تا رسیدن مادها اغلب زندگی قبیله ای داشتند، بطور قطعی روشن نیست. آنچه که نزدیک به یقین میدانیم این است که اقوام ایرانی ماد که احتمالا در اوایل هزاره یکم پ.م. به صورت قبیله های گوناگون به فلات ایران و از جمله آذربایجان و کردستان کنونی کوچ کرده اند، با سرعتی نسبتا بلند متحد شده و با آمیزش با اقوام بومی محل، دست به تشکیل یک دولت مادی زده اند که حتی در نهایت دولت های مقتدر همسایه یعنی آشور و اورارتو را شکست داده و به دنبال شکست از هخامنشیان «هم تبار» خود، با آنها و عیلامیان (و سپس پارتی های شرق خزر) متحد شده و نخستین دولنداری ایران تاریخی را پایه گذاری کرده اند.

زمانی که مادها در اوایل هزاره یکم پ.م. وارد فلات ایران شدند، هنوز خود عبارت از چندین قبیله بودند که از ری و اصفهان تا آذربایجان و همدان در سرزمین وسیعی پخش شده بودند و وحدت قومی و زبانی نداشتند اگرچه به گمان غالب همه آنها همانند پارسیان، ایرانی محسوب میشوند. جالب است که مادها حدود دویست تا سیصد سال پس از کوچ به فلات ایران و به گفته دیاکونوف «فقط بعد از یک فاصله پنجاه تا هفتاد سال» (۴۱) پس از روند آمیزش بین خود قبایل ماد، حکومتی سرتاسری ایجاد کردند که دولت های بزرگتر آشور و اورارتو را شکست داد. در این صورت احتمالا میتوان استنتاج نمود که برای مادها چندان راه دیگری جز آمیزش قومی با مردم بومی و اقوام متصرفات جدید دولت ماد نبوده است تا به هدف گسترش حاکمیت خود برسند، بخصوص اینکه این حاکمیت موقتی نبوده و پس از سقوط

مادها، از سوی متحدین رقیب و «خویشاوند» پارسی آنها، تا تقریباً ۳۳۰ سال پیش از میلاد به صورت دولت و امپراتوری هخامنشی ادامه یافته است.

برخی مورخین دلیل احتمالی این «روند آمیزشی» قومی را در آن جُسته اند که مادها در رویارویی با همسایگان آشور و اورارتو چاره ای جز آمیزش با «خودی‌ها» نداشته اند اما این گمانه زنی که اساساً مربوط به عنصر «فشار خارجی و عدم انسجام کافی داخلی» میشود دستکم در مورد دوره هخامنشیان درست جلوه نمی‌کند چرا که کورش بزرگ نشانه‌های رفتار اغلب ملایم با اقوام متصرفات جدید خود را زمانی هم نمایش داده که به آن چندان نیازی نداشته و از سوی دیگر به سختی میتوان ادعا کرد که مثلاً داریوش بزرگ نیز این منش پیشکسوت هخامنشی خود کورش را کاملاً به ارث برده است.

با این همه شاید عامل نخست آمیزش و اختلاط همه اقوام بومی در زمان ماد این بوده است که به گفته بسیاری از دانشمندان صاحب نظر مانند دیاکونوف (۴۲) تعداد قبایل مادی از بومیان پیشا ایرانی کمتر بوده است. در این شرایط بعید بنظر میرسد که حتی با وجود شرایط مساعد دیگر مانند گذار سریعتر از دیگران از نظام قبیله ای به یکجانشینی و در نتیجه نقش رهبری کننده در تشکیل و حفظ دولتی متحد (۴۳)، مادها توانسته باشند بدون آمیزش با مردم بومی به این هدف برسند.

این آمیزش تا دوره سقوط مادها به معنی اختلاط و استحاله مادها با کوتیان، لولوبیان، کادوسی‌ها، کاسپی‌ها و هوریان و حتی همسایگان حاشیه آتروپاتن بعدی مانند آشور و اورارتو هم می‌آید که مادها با آنها مدت‌ها در حال جنگ و صلح بوده و در نهایت سرزمین‌های آنان را به متصرفات خود علاوه نمودند.

اما دیاکونوف خاطر نشان میکند (۴۴) که با وجود آغاز این روند تدریجی آمیزش قومی در دوره ماد و هخامنشیان، به دنبال شکست هخامنشیان و استقرار حاکمیت اسکندر و جانشینان سلوکی او که ماد آتروپاتن استقلال عمل پیدا میکند، هنوز «ساکنان آن سرزمین از لحاظ نژاد گوناگون بودند. (در باره) اینکه در مدت دو سه قرن حکومت (ماد و هخامنشی) ایران، زبان ایرانی (فارسی) تا چه حد در آن سامان تفوق یافت، اطلاعی در دست نداریم. مسلماً این تفوق بارز بوده است.»

به هر حال نتیجه نهائی آن است که از هزاره یکم میلادی به بعد در آثار تاریخی دیگر خبری و روایتی از کوتیان، لولوبیان، هوریان، کادوسیان، کاسپیان، کاسیان و حتی اورارتویان نبوده، اگرچه آثار این اقوام و

زبان های آنان صد ها سال در زندگی اجتماعی منطقه باقی مانده است. همه آنها به همراه حتی آشوریان، بابلیان و اکدیان بصورت اقوام، ملل و دولت های جدید تری در آمده اند در حالی که، صرفنظر از جنگ ها و کشتار های همیشگی بین اقوام و دولت ها، هیچکدام از این اقوام از سوی قوم و یا دولت دیگری مورد انهدام کلی و مطلق و یا «نسل کشی» قرار نگرفته است.

از همان دوره ماد ها و بخصوص هخامنشیان است که آثار مکتوب منطقه و یونان، دیگر از اقوامی مانند گوتی ها نه، بلکه تنها از ماد ها و یا پارس ها صحبت میکنند و این دو را هم غالباً به یک معنی در نظر میگیرند. حتی در سال ۴۷۲ پ.م.، هنگامیکه نمایشنامه نویسنده معروف یونان آخیلوس (قرن پنجم پ.م.) اثر خود موسوم به «پارس ها» (ایرانیان) را می نویسد، منظورش به روشنی نه قوم پارس و یا ماد بوده بلکه همه آنها را برابر دانسته و با این نگاه، شکست ناوگان خشایارشا را در سالامیس یونان بقلم آورده است.

همانند آمیزش ماد ها با اقوام بومی آتروپاتن بعدی، می توان این را نیز حدس زد که مثلاً پارسی های جنوب و یا پارتی های شرق دریای خزر نیز هنگامی که به فلات ایران آمده اند با اقوام و قبایل رنگارنگ بومی (که به جز عیلامیان در باره آنها اطلاعات چندانی در دست نیست) آمیخته و امتزاج یافته اند.

اما همانطور که در نمونه نمایشنامه «پارس ها» (ایرانیان) اثر نمایشنامه نویسنده یونان کلاسیک آخیلوس می بینیم، موضوع آمیزش قومی بصورتی آشکار تر بین اقوام ماد، پارس و عیلام و سپس پارت مشاهده میشود. در آنجا صرفنظر از ماد و پارسی و پارتی، سخن از ایرانیان به صورت عموم است. چندین معلومات مکتوب تاریخی مانند تاریخ هرودوت (اگر اعتبار آنها را بپذیریم) تایید میکنند که ظاهراً اگرچه تمرکز تعداد مادها در شمال و غرب و پارسیان در جنوب بیشتر بوده، اما ظاهراً در ابتدا هم ماد ها و هم پارس ها در شمال غرب ایران جمع شده اند و پارسی ها دیر تر (احتمالاً بخاطر فشار اقوام دیگر و بخصوص آشور) به جنوب غرب ایران کنونی کوچیده اند (۴۵). احتمالاً به همین سبب است که در همدان و شمال آن و در دامنه های زاگرس غربی نیز پارسی ها حضور داشته و در تماس با ماد ها بوده اند (۴۶). از سوی دیگر مثلاً میدانیم که مادر خود کوروش که شاه محلی ایشان در شرق عیلام (مالیان کنونی) بوده (۴۷)، دختر پادشاه ماد بود. اصولاً «غلبه بر ماد صورت فتح خونین و مخرب (...) را نداشت. همدان نه تنها محفوظ ماند بلکه همچنان بصورت پایتخت باقی ماند. عمال مادی که چند تن

پارسی نیز همکار آنان بودند، در شغل خود باقی ماندند. تبدیل قدرت چنان مخفیانه صورت گرفت که در نظر ملل غربی، حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه می کرد.» (۴۸) همین طرز استحاله و آمیزش با مردم و دولت داری عیلام و پارت هم انجام گرفت.

طبیعی است که در گذر سده ها و هزاره ها، حرکات و هجوم ها، کوچ ها و سکونت حتی کوتاه مدت همسایگان و یا اقوام دیگر نیز تاثیر خود را در ترکیب قومی هر منطقه باقی گذاشته است. مثلا بنظر میرسد آن عده از اقوام هند و ایرانی سکا و کیمری که تا اواخر هزاره یکم پ. م. از جانب شمال قفقاز و سواحل دریای سیاه و خزر به دولت ماد و آشور دست اندازی می کردند بعد از مدتی در دولت ماد و سپس هخامنشی مستحیل شده اند، چنانکه به گفته هرودوت به نقل از گیرشمن (۴۹) «کشور سکاییان شامل بزرگترین بخش ایالتی بوده است که بعد ها آتروپاتن (آذربایجان کنونی) نامیده شد که مرکز آن در جنوب دریاچه (ارومیه) قرار داشت.» این، البته اگرچه حکومتی موقتی بود و نتوانست مانع گسترش دولت ماد شود و چند سال بعد از سوی ماد ها تسخیر شد، اما طبیعتا سکا ها و حتی کیمریان روسیه جنوبی نیز تاثیری هرچند محدود به رنگارنگی قومی مردم آذربایجان و کردستان گذاشته اند.

از سوی دیگر اگر دولت نسبتا قابل توجه اورارتوییان در غرب دریاچه ارومیه تا دریاچه وان و شمال ارمنستان بعدی را در نظر بگیریم می بینیم که این دولت حدود ششصد سال پیش از میلاد بدست دولت ماد مضمحل شد. طبیعی است که مردم بومی بخش ایران کنونی این مناطق که در آذربایجان غربی شامل گنزک باستانی و همچنین خوی، ماکو و ارومیه کنونی میشود، پس از انقراض اورارتو صد ها سال در ترکیب دولتداری ماد، هخامنشی و سپس سلوکی، اشکانی و آنگاه ساسانی زندگی کرده و با این ترتیب آمیزه قومی اکثریت مردم این منطقه نیز با آمیزش خانوادگی و قومی، زندگی اجتماعی مشترک و دولتداری ایرانی رنگین تر و در عین حال منسجم تر شده است.

دیاکونوف بر آن است که بدنبال کوچ و سکونت قبایل ماد در فلات ایران، در مجموع تغییر و تحولات کلان قومی در این منطقه روی نداده و ترکیب قومی اکثریت مردم، با وجود تغییرات سیاسی، فرهنگی، زبانی و اجتماعی، مجموعا سیری تدریجی و آمیزشی داشته است. ظاهرا حتی سقوط هخامنشیان بدست اسکندر مقدونی و اداره ۱۵۰ ساله ایران توسط سلسله یونانی سلوکیان در این روند کلی دگرگشت مهمی ایجاد نکرده است. حکومت های یونانی سلوکیان به زندگی شهری اهمیت بزرگی می دادند و در زمان آنان ده ها شهر یونانی-ایرانی در سرزمین ایران بوجود آمده بود که موطن یونانیان و مقدونیان هم شده

بود. حتی طبقه نخبه شهری در ایران و از جمله آتروپاتن نیز به فرهنگ و زبان یونانی آشنا شده بود. اگر چه طبق نوشته دانشمندان، یونانیان شهر های ایرانی با فرهنگ و جامعه ایرانی اختلاط نمیکردند (۵۰) اما احتمالاً عنصر یونانی و اروپای جنوبی نیز در همین مدت تاثیر معینی بر جامعه و قومیت ایرانی نموده است. با اینهمه، تاثیر فوق با وجود دوام نسبتاً دراز مدت این حاکمیت اروپائی، دولت سلوکی بزودی با تعرض پارتیان اشکانی و برقراری دولت «ایرانی و غیر یونانی» آنها روبرو گشت که از نگاه بسیاری مورخین نشانه بازگشت ایرانیان به «ایرانیت» بوده و زمینه ساز دولت ساسانیان شده است (۵۱).

در اینجا یادآوری یک نکته جالب و پر اهمیت است: نژاد، قومیت و تبار اقوام باستانی و بعدی آذربایجان، کردستان و تقریباً تمام ایران و منطقه، پیوسته بخاطر کوچ ها، آمیزش و اختلاط انسان ها، خانواده ها و اقوام و همچنین تغییرات سیاسی در دولت ها و مرزها پیوسته اما یسورتی تدریجی و آرام مخلوط تر شده و هنوز هم میشود، اما در مدت دستکم سه هزار سال گذشته یعنی از بدو رسیدن اقوام ایرانی ماد و پارس و پارت به ایران کنونی، زبان های مردمان این سرزمین در حال تحولی مدام بوده اند. بسیاری زبان ها و گویش ها کاملاً از بین رفته اند، برخی دیگر که قبلاً ریشه ای در منطقه نداشتند در اثر کوچ انسان ها و قبایل جدید به فهرست زبان های منطقه علاوه شده اند، در حالی که بعضی زبان ها و گویش ها هم با تغییر و تحولات فراوان و گاه عمیق به صورت زبان ها و لهجه های معاصر منطقه در آمده اند. به نظر دیاکونوف با وجود تحولات زبانی و لهجه ای «در نتیجه تاثیر متقابل زبان های مادی، پارتی و پارسی به یکدیگر بوده است که (...) اکنون در سراسر کشور ایران یک زبان ادبی مشترک یعنی فارسی و یا پارسی جدید حکمفرما می باشد.» (۵۲)

منابع

(۳۸) دیاکونوف، الف، ص ۱۳۵

(39) Schmidt, R.: Cadussii, in: Encyclopaedia Iranica Online, as viewed Oct 12, 2016

(۴۰) دیاکونوف، الف، ص ۱۴۳

(۴۱) دیاکونوف، الف، ص ۸۶

(۴۲) دیاکونوف، الف، ص ۱۹۲

(۴۳) گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، چاپ نهم، تهران ۱۳۷۲، ص ۹۹

(۴۴) دیاکونوف، الف، ص ۵۵۵-۵۵۶

(۴۵) گیرشمن: همانجا، ص ۹۸

(۴۶) گیرشمن: همانجا، ص ۸۷

(47) Waters, M. W.: The Earliest Persians in Southwestern Iran: The Textual Evidence; in: Iranian Studies, vol. 32, No. 1, pp. 99-107

(48) Waters, M. W.: ibid

(۴۹) گیرشمن: همانجا، ص ۱۳۶

(۵۰) گیرشمن: همانجا، ص ۲۵۳-۲۸۳

(۵۱) گیرشمن: همانجا

(۵۲) دیاکونوف، الف، ص ۹۰

زبان در ماد و آتروپاتن

دقیقا نمی دانیم همه قبایل بومی و پیشا ایرانی که بین دو تا یک هزار سال پیش از میلاد (یعنی چهار تا سه هزار سال پیش) در جغرافیای آذربایجان میزیستند، به چه زبانی سخن می گفتند. اورارتوئی را که در غرب آذربایجان کاربرد داشت، میدانیم. این زبان نه هند و ایرانی (مانند ارمنی و مادی-پارسی)، نه سامی (مانند عربی و عبری و آشوری) و طبعا نه آلتائی (ترکیک) بوده و به دنبال سقوط دولت اورارتو بدست ماد ها از بین رفته است. بغیر از آن، گمانه زنی این است که بعضی ها مانند کاسی ها (تقریبا لرستان کنونی) با زبان عیلامی در خوزستان کنونی خویشاوندی زبانی داشتند و برخی مانند هورّی ها و یا هرّیت ها (شمال غربی دریاچه ارومیه) احتمالا با اورارتوئی ها قرابت زبانی داشتند. و اما گوئی ها و لؤلوییان را که ساکنین اصلی آذربایجان ایران و همچنین کردستان کنونی تا شمال عراق بودند، دقیقا نمیشناسیم. به نظر دیاکونوف احتمالا این دو زبان و قوم با هم خویشاوند بودند (۵۳). در عین حال در مناطق ساحلی خزر یعنی استان اردبیل و تا حدی گیلان کنونی گیل ها، کادوسی ها و کاسپی ها میزیستند. احتمالا زبان بعضی طوایف این مناطق قفقازی و یا با عیلامی مرتبط بوده و یکی دو طایفه دیگر ایرانی بوده که اگر این ربط ایرانی درست باشد، به آن معنی است که آنها طایفه های کوچکی بودند که ظاهرا کمی زودتر از ماد ها و پارس ها به ایران آمده اند. از هیچکدام از این اقوام نوشته ای نمانده و فقط در منابع اقوام همسایه مانند آشور ها و اورارتوها گهگاه اطلاعاتی درباره زبان آنها داده میشود که برای زبان شناسان دوران باستان چندان مشکل گشا نیست. به هر تقدیر به گفته دیاکونوف چند قرن پس از بر آمدن مادها دیگر در آثار ملل همسایه نامی از قبایل پیشامادی در آذربایجان و کردستان برده نمیشود یعنی ظاهرا اینها با مادها می آمیزند و مستحیل میشوند.

هرودوت، مورخ یونان باستان، مینویسد که پادشاه ماد، دیاکو (قرن هشتم پ.م.)، فرمان های خود را به صورت نوشته صادر می کرده است (۵۴). البته معلوم نیست زبان این فرمان ها چه بوده. شاید هم مانند آنچه که در همین دوره و حتی در زمان هخامنشیان در این منطقه رایج بوده، این قبیل اسناد رسمی به زبان آرامی نوشته میشد که زبان دولت پیشرفته تر همسایه یعنی آشور بود. به هر صورت باید منطقا قبول کرد که ماد ها خود زبان و یا زبان هائی نزدیک بهمدیگر داشته اند که بین خود، یعنی میان اقوام مادی و همچنین میان خود و دیگر اقوام دولت ماد بکار میبردند.

از این زبان مادی که شاخه شمال غربی زبان های ایرانی محسوب میشود، مدرکی باقی نمانده و یا شاید هم اصولاً چیزی به این زبان نوشته نشده است. اما اکثر مورخین و زبان شناسان دوران باستان بر آنند که نشانه های واژگانی این زبان را میتوان بیش از همه در زبان باستان اوستائی و به درجه ای کمتر در پارسی باستان یافت. حتی نظریاتی هست که مادی زبان اصلی اوستا بوده اگرچه بسیاری واژگان مادی و پارسی باستان همزمان در آن بکار برده شده است (۵۵). علاوه بر آثار اوستائی، برخی منابع زبان های منطقه، از جمله آشوری، اورارتوئی و یونانی نیز واژگانی از «زبان ماد ها» به دست میدهند که برای تجزیه و تحلیل، مقایسه و نتیجه گیری علمی مهم هستند.

در ابتدا زبان مادی طوری که بین قبایل مادی رایج بوده، از پارسی باستان که در جنوب و جنوب غربی فلات ایران بکار میرفته بسیار متفاوت بوده و به اوستائی و حتی زبان های ایرانی شمال قفقاز و اوکراین کنونی (زبان اقوام سکا و یا اسکیت، امروزه زبان اوستی) نزدیک تر بوده است (۵۶). روشن است که این زبان به تدریج و بویژه به دنبال حاکمیت هخامنشیان در قرن ششم پ. م. و همچنین آمیزش ایرانیان مادی، پارسی و پارتی، به پارسی باستان و کلا گونه های دیگر زبانهای ایرانی دولت هخامنشیان نزدیکتر شده است. با این ترتیب بعد از هخامنشیان زبان تا حدی متحدتر «فارسی میانه» و یا پهلوی بوجود آمده که با وجود تاثیرپذیری مستقیم از گونه های غربی و شمالی زبان های ایرانی، از نگاه واژگان و دستور زبان اساساً بر پارسی یعنی گونه جنوبی و جنوب غربی زبان های ایرانی استوار بوده است. اما در اینجا نباید دچار توهم شد. هنوز از آذربایجان و همدان تا تخت جمشید و سغد، از زبان متحد و واحد خبری نیست. اسناد و مدارک رسمی و مالی و فرمان های شاهنشاه و شاهان کوچکتر و یا متن سکه ها برخی به فارسی میانه، دیگران طبق معمول به آرامی و یا بابلی است اما مردم قبایل و طوایف گوناگون به زبان و لهجه های خود سخن میگویند.

در دوره اسلامی یعنی حدوداً ۶۵۰ سال پس از میلاد است که زبان فارسی ادبی و یا نوشتاری ایرانیان، استانداردتر و واحد تر شده بصورت «فارسی معاصر» و یا «دری» عرض اندام میکند که امروزه زبان رسمی و مشترک ایرانیان است.

دانشمندان قبول میکنند (۵۷) که زبان باستان مادی، همزمان با تاثیر پذیری از پارسی باستان و دیگر گونه های زبان های ایرانی، ریشه نخستین و اصلی زبان های بعدی ایرانی در شمال غرب ایران مانند پهلوی غربی (تا اسلام) و سپس تاتی، تالشی، گیلکی، آذری، کردی، زازاکی و گورانی و زیر شاخه ها و

لهجه های گوناگون هر کدام از این زبان ها شده است. با رشد فارسی معاصر (پس از اسلام)، گونه های شمال غربی در سایه زبان واحد و ادبی فارسی کمرنگ تر شده بصورت زبانها و یا لهجه هایی محلی در آمده اند که یا مانند تاتی و گیلکی تحت تاثیر روزافزون فارسی ادبی قرار گرفته اند و یا مانند آذری باستان از سوی زبان های دیگر (ترکی) به کنار زده شده اند. گونه های دیگری از این زبان های شمال غربی معاصر ایرانی (مانند اوستی در روسیه کنونی و یا کردی و زازاکی در ترکیه و عراق) به سبب سرنوشت سیاسی دیگر گونه ای که در چند قرن اخیر پیموده اند، تحولات دیگری کرده اند.

آیا میتوان زبان و یا زبان های مادی ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ سال پیش ماد کوچک و یا آتروپاتن را پی گرفت تا به تدریج به زبان های کنونی شمال غرب و غرب ایران رسید؟

این کار فوق العاده دشوار و حتی اغلب ناممکن است. در این رهگذر اصولا باید بصورت استنتاجی پیش رفت چرا که در سه تا یک هزار سال گذشته اولا آثاری که به زبان های نخستین ایرانی و سپس فارسی نوشته شده اند بسیار اندک بودند و ثانیا بویژه در دوره فارسی معاصر یعنی پس از اسلام تقریبا همه این آثار به زبان مشترک و سرتاسری سرزمین ایرانی یعنی فارسی «ادبی» و یا رسمی نوشته شده است که بتدریج سرعت «استاندارد» شدن آن افزایش یافته و گونه ها و لهجه های دیگر را به درجات گوناگون با خود هم رنگ کرده است، طوری که چندان کسی به ثبت و نوشتن آثار به گونه ها و لهجه های غیر استاندارد عنایت و توجهی ننموده است. این روند در مورد رشد و تحول اکثریت بزرگ زبان های بزرگ و تاریخی دیگر نیز صدق میکند.

وقتی هخامنشیان حدود ۳۳۰ سال پیش از میلاد بدست اسکندر مقدونی سرنگون شدند، دولت اسکندر تاسیس یافت که دولت سابق هخامنشی و دیگر متصرفات خود را بین فرماندهانش تقسیم کرد. پس از مرگ اسکندر یکی از فرماندهان ارشدش بنام سلوکوس جانشین او در ایران تاریخی شد که همراه با فرزندان سلسله سلوکیان را تاسیس نمود. سلوکیان مجموعا ۲۵۰ سال و در ایران حدودا ۱۵۰ سال سلطنت کردند. در این دوره نیز آتروپاتن توانست تحت حاکمیت پادشاهان سلوکی مقام ساتراپی خود را حفظ کند. بالاخره اشکانیان حدود ۲۵۰ سال پیش از میلاد حکومت یونانی- ایرانی سلوکیان را برکنار کرده خود بجای آنها نشستند.

دولت سلوکیان که مرکزش در ترکیه کنونی و عراق شمالی بود، به تدریج با ضعف و شکستی روبرو گشت که از شرقی ترین نقاط ایران شروع شده بود چرا که به غیر از دولت یونانی باکتریا (باخترکه همان بلخ باشد)، دولت سلوکی در نهایت فقط محدود به آناتولی شرقی و بخش هائی از سوریه و عراق شد. به گفته فرای (۵۸) بنظر میرسد آتروپاتن هیچ وقت تحت حاکمیت مستقیم سلوکیان قرار نگرفت، بلکه با وجود قبول برتری این دولت، استقلال داخلی خود را حفظ نمود.

در دوره سلوکیان یونانی اگرچه اقتصاد و رفاه مردم پیشرفت کرد اما از نظر زبان، روند آمیزش زبان های مادی و پارسی که در زمان ماد و هخامنشیان شروع شده بود دچار وقفه ای جدی شد.

در دوره سلوکیان، یونانی زبان رسمی بود، اما پادشاهان و افراد متنفذ نیز می توانستند از طریق دبیران خود، زبان محلی ایرانی خود را به خط آرامی بنویسند و به زبان خود بخوانند. طبیعتا در آن دوره، برخلاف یونان، در ایران خواندن و نوشتن رواجی نیافته بود و اساسا به اسناد و آثار دولت، رسمی و دینی محدود میشد. در باره ویژگی های زبان ایرانی و محلی آذربایجان و یا کردستان کنونی در دوره سلوکیان اطلاعات چندانی در دست نیست.

به دنبال زوال حاکمیت سلوکیان در ایران، آتروپاتن تابع اشکانیان گردید. در دولت اشکانی، گونه اشکانی زبان ایرانی، زبان دولتی (باصطلاح «رسمی») شد اگر چه یونانی نیز مقام خود را تا نیمه نخست این دولت از دست نداد.

زبان پارتی و یا اشکانی که منشاء نخستین جغرافیائی اش شرق دریای خزر بوده، از نگاه ساختار زبانی یکی دیگر از زبان های شمال غربی ایرانی است و اغلب همراه با پارسی میانه یا پارسی پهلوی که یک زبان جنوب غربی ایرانی است. زبان پارتی یکی از گونه های ایرانی میانه (پهلوی اشکانی و یا پهلوانیگ) محسوب میگردد.

چه اتفاقاتی افتاد که زبان ایرانیان شرق دریای خزر که اتفاقا از زبان های شرقی تر ایرانی یعنی سغدی و خوارزمی تاثیر پذیرفته بود، بعد از یک مرحله از نگاه زبان بی اطمینانی و برتری زبان یونانی در سلسله سلوکیان، با سرکار آمدن اشکانیان و «رسمیت یافتن» زبان اشکانی در ماد و دیگر ایالات ایران تاریخی، ویژگی های لغوی و دستوری زبان های شمال غربی ایران را گرفت؟ در این حدودا ۴۵۰ سال کدام دگرگونی های زبانشناختی، واژگانی، دستوری و ساختاری در زبان های ایرانی بوجود آمد؟

این را نمیدانیم. فقط می توان حدس زد که در این دوره، زبان اشکانی یعنی پارتی هم همراه با مادی و پارسی به «حوض اختلاط» و آمیزش زبان های ایرانی پیوسته است. این اطلاعات زیادی نیست.

بهمین ترتیب تقریباً هیچ نمی دانیم که از این تواریخ تا جا افتادن فارسی معاصر، یعنی حدوداً ۲۰۰ سال پس از اسلام، زبان ها و لهجه های ایرانی و بومی آذربایجان و کردستان کنونی در چه حال بوده اند. در این باره هم اثری و نوشته ای در دست نیست. در باره وضع دیگر گویش های محلی ایرانی مانند زبان سیستان و یا بلوچستان و یا گیلان و مازندران هم چیز چندانی نمی دانیم.

با اینهمه چند چیز که میدانیم برای درک بهتر این مرحله از نگاه زبان کم اثر و تاریک، بی اهمیت نیستند: یکم اینکه به دنبال اشکانیان، حاکمیت ساسانیان دوباره به زبان پارسی (پارسی میانه و یا پهلوی) که دیگر این بار، هم با مادی و هم پارتی آمیزش یافته بود جنبه رسمیت داد. دوم اینکه نسبت به گذشته، آثار بیشتری به این زبان نوشته شد، اگرچه تعداد این آثار در مقایسه با مثلاً یونان، هم کم بود و هم اکثر آنها ماهیت دینی (زرتشتی) و یا اساطیری داشتند. سوم اینکه با ورود ایران به عالم اسلام در اواسط قرن هفتم میلادی، زبان فارسی هرچند تحت تاثیر شدید عربی قرار گرفت اما خود را حفظ کرد، ساده تر و سرتاسری تر شد و وارد مرحله «فارسی معاصر» و یا «فارسی نو» گشت که تا امروز ادامه دارد.

روزبه پور دادویه معروف به ابن مقفع، متفکر بزرگ ایرانی قرن دوم هجری (هشتم میلادی) می گوید که در ایران آن دوره پنج زبان مورد استفاده مردم بود: پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی. به گفته او پهلوی زبان اصفهان، همدان، نهاوند و آذربایجان است. دری زبان دولت و دیوان مثلاً در تیسفون (یکی از پایتخت های ایران باستان) است. پارسی زبان فارس و موبدان زرتشتی است. خوزی زبان خوزستان است (که احتمالاً همان باقیمانده زبان مرده ایلامی باشد) و پادشاهان در محافل خصوصی به آن سخن می گفته اند و بالاخره سریانی همان آرامی است (۵۹).

درباره زبان و کاربرد آن در سطح نوشتاری، رسمی، دولتی و دینی در ایران اطلاعات ما در دو هزار و بخصوص یک هزار سال گذشته بد نیست. اما آیا میتوان دانست که مثلاً در زمان میلاد مسیح و یا ظهور اسلام در آذربایجان، کردستان، گیلان، خراسان و یا بلوچستان بین مردم کدام زبان ها و لهجه های ایرانی مکالمه میشد؟

دانشمندان تاریخ و زبانشناسی تاریخی، جهت کمی روشنی افکندن به این دوره تاریک که اثر و سند چندانی درباره زبان ها و لهجه های محلی ایران نیست، به چند راه متوسل میشوند. از آن جمله است یافتن و نقل قول از آثاری که به فارسی ادبی و استاندارد و یا زبان های دیگر نوشته شده اند و در آنها کلمه، جمله و یا شعری آورده شده که مثلاً مردم تبریز و یا کرمانشاه ۷۰۰-۸۰۰ سال پیش بکار می برده اند. بر مبنای تحلیل این داده ها از نگاه تاریخی، مقایسه ای، لغوی و دستوری شاید بتوان به نتیجه گیری های معینی رسید که البته هر قدر این نمونه ها و تحلیل ها بیشتر باشد نتیجه گیری ها قابل اعتماد تر خواهند بود.

آنچه که در همین گستره تاریخی یعنی از سده دهم تا حتی قرن نوزدهم در برخی آثار فارسی نویسان همچون «فهلویات» وارد شده و به ثبت رسیده اند، از نگاه تحلیل و تشخیص زبان ها و لهجه های گذشته بسیار جالب و مهم هستند. لفظ «فهلوی» معرب «پهلوی» به معنی فارسی میانه است و «فهلویّه» معمولاً عبارت از دوبیتی ها و یا حتی آثار نثری است که شعرا و نویسندگان در داخل آثار خود بطور پراکنده وارد کرده و یا اشخاص گاه بینام با زبانی ساده به فارسی محلی خود نوشته اند تا جایی که این نشانه ها میتوانند مشکل گشای بسیاری از پرسش های مربوط به زبان ها و لهجه های ایرانی محلی باشند که از فارسی ادبی و معیار ایران فرق میکنند. «فهلویات» در آثار مکتوب گذشتگان به لغات، جملات، اشعار و یا حتی مطالبی طولانی گفته میشود که از نگاه فارسی ادبی و مشترک ایران قابل فهم نیستند و یا سخت فهمند و غالباً اصل بر آن است که به زبان و یا لهجه های محلی نوشته شده اند.

«پهله» و یا «فهل» به گفته ابن مقفع به مناطق زیر اطلاق می شده: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان که اینها به گفته خوارزمی (۶۰) همان سرزمین ماد است. از آن جمله است دوبیتی زیر که بنا به کتاب «صفه الصفا» اثر ابن بزاز به شیخ صفی اردبیلی بنیانگذار صفویه (قرن سیزدهم م.) نسبت داده شده است. برخی این دوبیتی را گیلکی و دیگران تاتی و آذری شمرده اند. به هر تقدیر این دو بیت به گواه اکثریت به هر دو گویش بسیار نزدیک است:

به من جانی بده إذ جانور بوم

به من نطقی بده إذ آخبر بوم

به من گوشی بده إذ اشنوا بوم

هر آنکه وانگه بود، اذ آخبر بوم (۶۱)

معنی:

به من جانی بده، تا جاندار شوم

به من بیانی بده تا آگاه شوم

به من گوشی بده تا شنوا شوم

هر بانکی که برخیزد، باخبر شوم

و یا این بیت از همام تبریزی شاعر قرن چهاردهم م.:

وهار و ول و دیم یار خوش بی

اوی یاران مه ول بی مه وهاران

معنی:

بهار و گل به چهره یار خوش است

بی یاران نه گل باشد نه بهاران (۶۲)

طوری که قبلاً نیز گفته شد، امروزه برخی از ایرانشناسان همانند ویندفور و استیلو که ساختارهای زبانشناختی لهجه های ایرانی را مقایسه کرده اند، بر آن هستند که آذری باستان همان تاتی است و این دسته از لهجه ها و یا زبان های ایرانی شمال غربی گویش های بسیار نزدیک به یکدیگر دارند که گاه می توانند حتی بین همدیگر نیز سخت فهم باشند.

برخی از فلهویات را که به صورت آواز خوانده شده اند «اورامان» (اورامانان) خوانده اند که این نام احتمالاً با نام شهر اورامان (هاوارمان) کردستان مربوط است (۶۳).

طبیعتا «فهلوی» برخلاف تصور نادرستی که بعضی ها یافته اند، به خودی خود نام یک زبان نیست بلکه آن طرزى است که در قرن های نامبرده، زبان فارسی را با آن لهجه و گویش محلی بکار می برده اند. احتمالاً به این آثار متمایز از فارسی ادبی «فهلویات» گفته شده چرا که این نمونه ها «ردپای» باقیمانده از دوره میانه و یا پهلوی فارسی بوده اند.

منابع

(۵۳) دیاکونوف، الف، ص ۱۳۳-۱۳۴

(54) Herodotus, quoted by Gershevitch, I.: ibid

(55) Skjaervo, P. O.: Iran vi, Iranian Languages and Scripts, in: Encyclopedia Iranica Online, viewed in Sep 2016

(56) Skjaervo, P. O. Old Iranian, in: Windfuhr, G.: The Iranian Languages, Routledge (UK,) 2009, pp. 43-47

(۵۷) گیرشمن: همانجا، ص ۲۵۳-۲۸۳

(58) Frye, R. N.: The Heritage of Persia: The pre-Islamic History of One of the World's Great Civilizations, Costa Mesa, Calif., 1980, p. 161

(59) Lazar, Gilbert: The Origins of Literary Persian, Foundation of Iranian Studies, 1993

(60) Tafazzoli, A.: Fahlaviyat, in: Encyclopaedia Iranica online, viewed in Sep 2016

(۶۱) تفضلی، ا.: فهلویات، نامه فرهنگستان. ترجمه شکوهی، فریبا، ش.، بهار ۱۳۸۵، ص ۱۲۰-۱۱۹

(۶۲) مشکور، م.: نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۵،
گنجینه ایران: ۲۱. ص ۱۹۲

(63) Tafazzoli, A., ibid

زبان مادی و مشتقات آن

در این فصل می‌خواهیم بطور خلاصه، تا اندازه‌ای که از دستان برمی‌آید و برای دانش امروزی زبانشناسی تاریخی روشن است، به سرگذشت زبان مادی در دوره باستان و تغییر و تحول آن بصورت زبان‌ها و لهجه‌های بعدی و معاصر از قبیل پهلوی (دوره ایرانی میانه) و معاصر (ایرانی نو) اشاره کنیم. در این رهگذر، تاکید اصلی ما روی زبان‌های سرزمین تاریخی «آتروپاتن» یعنی گیلان، آذربایجان (از جمله زنجان)، کردستان و کرمانشاهان کنونی خواهد بود.

برای درک چارچوب تاریخی و زبان‌شناختی موضوع، چاره‌ای نیست جز اینکه ابتدا مقدمه‌ای درباره تعبیر «زبان‌های ایرانی» بدهیم که زبان مادی شاخه شمال غربی آن محسوب می‌شود.

زبان‌های موجود ایران

در ایران کنونی، زبان‌های گوناگون از خانواده‌های مختلف زبانی تکلم می‌شود، از جمله:

– هند و اروپایی (فارسی، تاتی، تالشی، کردی، زازا، گورانی، گیلکی، لری، بلوچی، و در یک زیر گروه دیگر: ارمنی)

– سامی (عربی، عبری، آسوری)

– آلتائی (ترکی آذری، ترکمنی، خلجی)

– و دراویدی (براهوئی)

در اینجا منظور از تعبیر «زبان‌های ایران» و یا «زبان‌های کنونی ایران» همه زبان‌هایی است که در چارچوب سیاسی ایران کنونی تکلم می‌شوند – صرفنظر از نزدیکی و یا دوری آن زبان‌ها به همدیگر. در لیست بالا، ما نام سه خانواده بزرگ زبان‌های دنیا را برده‌ایم که در ایران تکلم می‌شوند، اما روشن

است که از نظر ساختاری، دستوری و تاریخی، فارسی، ترکی و عربی وابسته به خانواده های گوناگون زبانی هستند. در اینجا تضادی در بین نیست، همچنانکه کردی یکی از زبان های ترکیه کنونی است اما جزو خانواده زبان های آلتایی (ترکی) نیست.

و اما از نظر زبان شناختی، زبان فارسی متعلق به خانواده «زبان های ایرانی» است، ترکی یک عضو «زبان های آلتایی» و عربی جزو «زبان های سامی» اگرچه بین این سه زبان و ادبیات آنها در طی ۱۵۰۰ سال گذشته داد و ستد های بسیار زیاد، مستمر و نزدیک وازگانی، دستوری و حتی آوایی صورت گرفته که خود حتی منتج به روندهای استحاله ای و آمیزشی زبانی بین فارسی و عربی و ترکی و فارسی شده است.

خانواده «زبان های ایرانی»

«زبان های ایرانی» نام شاخه غربی گروه «زبان های هند و ایرانی» است که خود بخشی از خانواده زبانهای هند و اروپایی است

زبان های ایرانی از نگاه سلسله مراتب تاریخی و یا موقعیت جغرافیائی و یا ویژگی های زبانشناختی خود تعریف و طبقه بندی میشوند. از نظر تاریخی، زبان های ایرانی را به سه مرحله باستان، میانه و معاصر تقسیم میکنند.

پارسی باستان و اوستایی دو شاخه متمایز زبان های باستانی ایران هستند که تا مدتی پس از پایان دوره هخامنشیان در جنوب غرب (فارس) و احتمالاً سرزمین های مرکزی فلات ایران مورد استفاده بودند. اوستائی در همان دوره «ایرانی میانه» از بین رفته اما پارسی باستان به صورت پارسی میانه و سپس پارسی معاصر (فارسی) ادامه یافته است. آثار نوشتاری بسیاری به اوستایی و پارسی باستان و میانه و همچنین پارسی میانه (پهلوی) و طبیعتاً فارسی معاصر وجود دارند. فارسی تنها زبان ایرانی است که در هر سه دوره باستان، میانه و معاصر بطور مستند موجود بوده است. ریشه فارسی در پارسی باستان است که زبان امپراتوری هخامنشی بوده و پس از هخامنشیان به پارسی میانه (پارسی پهلوی) تحول یافته و بالاخره پس از اسلام به صورت فارسی معاصر در آمده است.

زبان مادی باستان و مشتقات بعدی و معاصر آن، گروه شمال غربی «زبان های ایرانی» را تشکیل می‌دهند. زبان مادی یکی دیگر از زبان های باستان ایرانی است که اگرچه امروز بصورتی که در دوره باستان بوده، از بین رفته، اما منشاء و ریشه گروهی از زبان های ایرانی میانه (پهلوی اشکانی و مادی) و زبان های معاصر ایرانی (تاتی و یا همان آذری باستان، تالشی، گیلکی، کردی، زازا، گورانی، سمنانی و غیره) است.

از زبان های ایرانی میانه (پهلوی اشکانی) آثار نوشتاری اندکی باقی مانده است. زبان مادی در دوره ایرانی میانه (از دوره اسکندر و سلوکیان تا اسلام) با پهلوی اشکانی و پارسی میانه تلفیق و آمیزش یافته در حالی که احتمالاً زبان ها و لهجه های محلی به موجودیت خود ادامه داده اند، اما از این زبان ها و لهجه های محلی مادی در این دوره میانه (مانند تاتی-آذری و یا کردی) بجز آثاری پراکنده در درون نوشته های معاصر فارسی («فهلویات») آثار نوشتاری منسجم و مستقلی باقی نمانده است.

بعد از اسلام تنها در آثار نوشتاری فارسی معاصر و معیار است که بصورت پراکنده با اشعار و متون نثری روبرو می‌شویم که «فهلویات» نامیده می‌شوند و نشان از زبان ها و لهجه های محلی مادی (گونه های مختلف تاتی، تالشی، گیلکی) در دوره میانه (پهلوی) و حتی دوره معاصر (بعد از اسلام) دارند. تمایز و طبقه بندی دستوری، واژگانی و آوایی این آثار هنوز بصورت کامل انجام نگرفته است. آثار نوشتاری به زبان ها و لهجه های کنونی اصلتا مادی (مانند کُردی، تاتی، تالشی، گیلکی) تنها در چند سده اخیر انجام گرفته است. اولین اثر نوشتاری کُردی از سده های شانزدهم و هفدهم میلادی است و تنها در قرن بیستم است که آثار نوشتاری به زبان های تالشی و یا گیلکی معاصر نوشته شده است.

و در نهایت زبان سکائی (اسکیتی) یکی از زبان های شرقی ایرانی است که تقریباً همزمان با مادی در سرزمین وسیعی از آسیای میانه تا شمال دریای سیاه و اروپای شرقی تکلم می‌شد. در دوره زبان های ایرانی میانه، زبان خُنتی در آسیای میانه و سارماتی در غرب دریای خزر دو گونه اصلی و تحول یافته زبان های سکایی باستان را تشکیل می‌داد. از این زبان ها آثار نوشتاری بسیار اندکی باقی مانده است. اکثر گویشوران سکایی باستان در اثر گسترش زبان های اسلاوی و آلتائی (ترکی) استحاله یافته اند. برخی دانشمندان، زبان های کنونی پامیری در تاجیکستان و افغانستان و زبان اوستی در شمال قفقاز را باقیمانده زبان اقوام باستانی سکا می‌شمارند.

در زیر جدولی از زبان های ایرانی در مراحل سه گانه تاریخی آنان یعنی دوره های باستان، میانه و معاصر داده میشود. توضیح اینکه در این جدول از بعضی زبان ها (مانند مادی باستان، پهلوی اشکانی و یا سکایی) آثار نوشتاری چندانی باقی نمانده و یا اصولاً نوشته نشده است. از این زبان ها که در زبانشناسی «زبان های اونوماستیک» نامیده میشوند تنها واژگان و یا نام هائی بجا مانده اند که بر اساس آنها می توان تجزیه و تحلیل و یا طبقه بندی های زبانشناختی را انجام داد. برخی دیگر از زبان های ایرانی در اثر فشار و گسترش زبان های دیگر از بین رفته اند (مانند بخش بزرگی از تاتی-آذری و یا خوارزمی ایرانی در مقابل ترکی و یا زبانهای شرقی ایرانی در مقابل فارسی، ترکی و چینی). در کتاب «زبان های ایرانی» تالیف و تحریر پروفیسور گرنوت ویندفور که مرجع اصلی این مقاله است (۶۴)، گونه های جنوبی زبان تاتی همراه با تالشی جزو یک گروه واحد بنام «تاتی» رده بندی شده و «آذری» یعنی زبان باستان مردم آذربایجان که امروزه بجز چند روستای پراکنده بطور گسترده از بین رفته و جایش را به ترکی آذری سپرده است، با زبان تاتی که در مناطق بیشتری در فلات مرکزی ایران تکلم میشود هم معنا شمرده میشود (گونه تاتی قفقاز که آن هم زبانی ایرانی است، متعلق به گروهی دیگر است). چند منبع اصلی آکادمیک دیگر (استیلو ۱۹۸۱) نیز آذری ایرانی و باستان را گونه باستانی زبان تاتی محسوب میکنند که عضو دسته شمال غربی زبان های ایرانی است. طبق همین طبقه بندی خود این دسته به دو بخش شرقی (تالشی، تاتی) و گروه غربی (زازا، گورانی، کردی) تقسیم میشود. از سوی دیگر برخی از دانشمندان، زبان کردی (کرمانجی، سورانی) را بیشتر از زبان های شمال غربی، همانند فارسی متعلق به گروه جنوب غربی زبان های ایرانی می شمارند (۶۵).

ایرانی باستان

جنوب غربی: پارسی باستان

مرکزی: اوستائی

شمال غربی: مادی (اونوماستیک*)

شمال شرقی: سکائی (اونوماستیک)

ایرانی میانه

ایرانی میانه غربی

جنوب غربی: پارسی میانه (یا پارسی پهلوی)

شمال غربی: اشکانی (پارتی و یا پهلوی اشکانی-مادی)

ایرانی میانه شرقی

بلخی (باکتریائی)

سُغدی

خوارزمی

خُنتی و تومشگی

سکائی و سارماتی میانه

ایرانی معاصر

ایرانی غربی

ایرانی شمال غربی، دسته نخست

گروه زاگرس علیا و فلات مرکزی

زازاکی، دیمیلی

کردی

= شمالی (کرمانجی)

=کردی مرکزی (سورانی)

=کردی جنوبی و جنوب غربی

-گورانی

-گروه اورامان (هاورامان)، حوزه کرمانشاه

-بجلانی، حوزه موصل (عراق)

ایرانی شمال غربی، دسته دوم

گروه تاتی (پا آذری)

گروه تاتی شمالی

- هرزنی، امروزه در گلین قبه، میان مرند و جلفا

- لهجه های دیزمار: اساسا روستای کرینگان و حسنو، اهر

گروه تالشی

-تالشی شمالی، آستارا و سواحل جمهوری آذربایجان

-تالشی مرکزی: اسالم هشتپر و سواحل خزر در شمال غرب ایران

- تالشی جنوبی: شاندرمن، ماسال، ماسوله

لهجه های خلخال، آذربایجان شرقی

- شاهرود: شال، کلور، لرد

– خورش رستم

– کئجل

لهجه های طارمی

– لهجه های طارم علیا، زنجان: هزاررود، سیاوند

– لهجه های رودبار، گیلان

لهجه های خوئین و زنجان

تاتی جنوبی

– لهجه های رامند قزوین، تاکستان

– لهجه اشتهاردی، کرج

لهجه های شمال و شمال شرق قزوین

– منطقه کوهپایه

– رودبار الموت

– لهجه های الموت

لهجه های الویر و ویدر، نزدیکی ساوه

لهجه های وفس، نزدیکی اراک

لهجه های دره سفیدرود، رودبار (گذار به زبانهای خزر)

ایرانی جنوب غربی

فارسی و گونه های آن

-فارسی

-فارسی تاتی و یا تاتی قفقاز (جنوب شرقی قفقاز)

-فارسی خراسانی

-گونه های دو سوی مرز ایران و افغانستان

-گونه های افغانی (شامل دری و کابلی)

-تاجیکی

گروه های فارسی زاگرس جنوبی و فارس

-لهجه های فارس

-شوشتری و دزفولی

-گونه های لُری

-سیوندی

-دوانی

گروه های دورتر از فارسی، لارستان و خلیج فارس

گروه خلیج

-بندری

-مینابی

-بشکردی

-کُمزاری (دو سوی تنگه هرمز)

ایرانی جنوب شرقی

لهجه های خوری با مشخصات کُردی در حوزه کویر

لهجه های بلوچی

لهجه های حوزه دریای خزر

-گالشی (گوش دامداران کوهستانی البرز)

-گیلکی

-طالقانی، تنکابنی

-مازندرانی (سابقا طبری)

-گرگانی (در قرن شانزدهم از بین رفته)

حوزه سمنان

-سنگسری، جزیره زبانی

-سمنانی، جزیره زبانی

-سُرخه ئی و لاسگردی و افتری، جزیره زبانی

ایرانی شرقی

گونه های پشتو

-پشتو

-پشتوی وانتسی، در جنوب شرقی

حوزه پامیر

پامیر شمالی

-یز غلامی و ونجی

-گروه شُغنانی-روشانی شامل شُغنانی و بجوی، بروازی، روشانی، خوفی، برتنگی، روشوروی در منطقه پامیر تاجیکستان، افغانستان و پاکستان

- سریکلی در ایالت شینجان -اویغور چین

گروه ایشقاشمی

-ایشقاشمی مرکزی

گونه های وَخی

-وخی (جزیره زبانی)

-یدغا و منجی

ایرانی جنوب شرقی

-پراچی

-اورموری

ایرانی شمالی

-یغناپی، شمال غربی تاجیکستان

-اوبستی، قفقاز مرکزی

منابع

* انوماستیک در اینجا به معنی زبانی بدون ثبوت نوشتاری و تعریف شده بر پایه اسامی خاص

(۶۴) جدول پایانی این نوشته با استفاده از دو منبع زیر تالیف شده است که امروزه جزو آثار اصلی و مرجع ایران شناسی (ویندفور) و تات شناسی (استیلو) شمرده میشوند:

Windfuhr, G.: Dialectology and Topics, in: Windfuhr, G.: The Iranian Languages, Routledge (UK,) 2009, pp. 5-42

Stilo, D. L.: The Tati Language Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran and Transcaucasia, Iranian Studies, vol. 14, 1981

McKenzie, D.: The Origins of Kurdish, 1961, in: Transactions of (65) Philological Society, pp. 68-69; see also: McCarus, E. N.: Kurdish, in: Windfuhr, G.: The Iranian Languages, Routledge (UK,) 2009, pp. 587-590

حدود تاریخی و ریشه نام آذربایجان

حدود تاریخی آذربایجان

در دوران باستان، یعنی مثلاً سه هزار سال پیش، سرزمینی بنام «آذربایجان» موجود نبود. سرزمین کنونی آذربایجان بخشی از امپراتوری بزرگ ماد و پس از آن امپراتوری حتی بزرگتر هخامنشی بود. در دوران هخامنشیان، سرزمین آذربایجان بخشی از ساتراپی و یا استان بزرگ ماد بود. هر استان ساتراپ و یا حاکم خود را دارا بود که معمولاً مانند شاه آن منطقه عمل می کرد.

ریشه نام آذربایجان از «آتروپاتکان» و یا «آتروپاتن» میاید که ریشه آن هم از نام «آتروپات» (یونانی: آتروپاتس) است. آتروپات در اواخر هخامنشیان «ساتراپ» و یا سردار و حاکم، یا استاندار منطقه کنونی آذربایجان، کردستان و بخشی از گیلان بود.

از نظر واژگان، «آتور» به پارسی میانه و یا پهلوی و دیرتر «آدور/آذر» به فارسی معاصر اولیه به معنی آتش و آتروپاتکان/آدورباداگان به معنی آتشکده، جایگاه و سرزمین «حفاظت شده از سوی آتش» است.

نام «آتروپاتکان»، «آدورباداگان» و «آدوربایاگان» حتی در دوره ساسانیان موجود بوده و به سرزمین کنونی آذربایجان گفته میشده است.

پس از فتح آتروپاتن باستان از سوی اعراب مسلمان در سال ۶۳۹ میلادی/۴۳ هجری، شکل عربی شده «آذربایجان» و بالاخره «آذربایجان» رواج یافت.

تعریف آذربایجان دوره اسلامی از نگاه جغرافیای تاریخی را به بهترین صورت میتوان با تکیه بر م. اشترک در «دائرة المعارف اسلام» (مدخل «آذربایجان») داد که دیگر تبدیل به تعریف استاندارد و

علمی و بین‌المللی شده است. طبق این تعریف، سرزمین آذربایجان در اوایل دوره اسلامی محاط بود در جنوب شرقی با «جبال» (ماد باستان)، در جنوب غربی با بخش شرقی ولایت «جزیره» (آشور و یا آسور باستان)، در غرب با ارمنستان (اورارتوی باستان)، در شمال با ولایت اران (آلبانیای باستان که یکی از سرزمین‌های قفقاز باشد) و در شرق با سواحل دریای خزر، مغان و گیلان (۶۶).

در اوایل قرن بیستم آذربایجان نام ولایت شمال غربی ایران بود که از شمال با قفقاز روسیه و در غرب با ترکیه همسایه بود که این، کم و بیش همان ولایت آذربایجان و یا آذربایجان در خلافت عباسی است.

ریشه نام آذربایجان

توضیح نام «آتروپاتن» («آتروپاتکان» به عنوان ریشه نام کنونی «آذربایجان») و توصیف حدود جغرافیائی آن در تاریخ برای اولین بار توسط مورخ یونانی استرابو (متولد سال ۶۳ پیش از میلاد) در کتاب معروفش بنام «جغرافیا» داده شده که حدود «آتروپاتن» یا «ماد کوچک» را چنین تعریف کرده است:

«ماد به دو بخش تقسیم میشود که یکی از آنها ماد بزرگ است و پایتختش اکباتان (همدان) است که شهری بزرگ و مقر پادشاهی ماد است. این کاخ هنوز هم مورد استفاده پارتی‌ها (اشکانیان) است (...). بخش دیگر که بخشی از ماد بزرگ است، آتروپاتن است که نامش را از راه برش آتروپاتن گرفته است که این مملکت را از حاکمیت مقدونیان باز نگهداشت. هنگامی که او پادشاه (ماد آتروپاتن) شد، استقلال این مملکت را برپا نمود و جانشینان او همچنان تا به امروز (به حکومت) ادامه میدهند و در زمان‌های گوناگون با (خانواده‌های) پادشاهان ارمنستان، سوریه (آشور) و پارت (اشکانی) وصلت نموده اند. (...). آتروپاتن با ارمنستان در غرب و ماد بزرگ در شرق هم مرز است و در شمال با هر دو و در جنوب با دریای گرگان و سرزمین مردم ماد (بزرگ) هم مرز است. (...). ارمنیان و پارتی‌ها همسایگان قدرتمند آتروپاتنی‌ها هستند که آنان (آتروپاتیان) را پیوسته غارت کنند اما ایستادگی نمایند چنانکه سیمباس (پسر بارداس) را از دست ارمنیان باز پس گرفتند و

رومیان آنها را (ارمنیان را) شکست دادند و آنها (ارمنیان) هم دوستان سزار شدند و آنها همزمان پارتیان را نیز خرسند نگه دارند» (۶۷).

برخی نویسندگان معاصر تلاش کرده اند، این توضیح استرابو را با این استدلال به چالش بکشند که در متون آشوری-بابلی هم ظاهراً به این نام اشاره ای شده است، اما به نظر اشترک، بر خلاف اینگونه ملاحظات، نظر استرابو همچنان معتبر است، چرا که در هیچ نوشته میخی آشوری-بابلی نام آتروپاتن و آتروپاتکان دیده نشده است.

از نگاه اشترک «هیچ شکی نیست که در قرن سوم م. تلفظ دقیق این نام آذرباداقان بوده، اما در قرن چهارم م. آوای دوم «ذ» در سریانی (آرامی نو) و همچنین یونانی بیزانسی به «ی» تبدیل شده، به صورت آذربایگان در آمده است و بعد ها از سوی جغرافی دانان عرب به شکل آذربایجان و گاه حتی آذربيجان نوشته شده است» (۶۸).

آیا شمال ارس هم در دوره باستان آذربایجان نامیده میشد؟

نه. گفتیم که قبل از هخامنشیان، یعنی در دوره مادها و پیش از آنها، نه شمال و نه جنوب ارس و نه هیچ جای فلات ایران، آتروپاتکان و یا آذربایجان نامیده نمیشد. و اما از اواخر هخامنشیان، یعنی از دوره ای که نام آتروپاتن و یا آتروپاتکان رایج شد، این نام به جنوب ارس یعنی آذربایجان و کردستان ایران داده شد. آتروپاتکان و آذربایگان شمال رود ارس را دربر نمیگرفت.

به گفته اشترک مرزهای ماد آتروپاتن در طول تاریخ متغیر بوده است (۶۹). این هم چیزی عادی است، چرا که فتوحات و عقب نشینی ها میتواند باعث جابجایی مرزهای دولت ها گردد. اما با وجود تغییرات محدود و گذرای مرزی، ظاهراً علی الاصول رود ارس مرز شمالی آتروپاتن شمرده می شده است. بنا به محاسبات اشتقان کرول، مورخ معروف ماد و خاورمیانه باستان، که حتی به کشیدن نقشه سیاسی و جغرافیایی ماد آتروپاتن کوشش کرده، مرزهای آتروپاتن ماد از این قرار بوده اند: «در شمال، رود ارس آتروپاتن را از ارمنستان جدا میکرد. در شرق گستره این سرزمین تا کوه هائی می رسید که در امتداد سواحل دریای خزر قرار گرفته اند، و در غرب تا دریاچه ارومیه (ماتیان لیمن باستانی) و کوه های

کردستان کنونی» (۷۰). همین مرزهایی که کرول از آن نام می برد نیز با حدود و ثغور آذربایجان در ایام باستان و دوره اسلامی از سوی مشترک همپوشی دارد.

«آران» و «آلبانیا» کجا بود؟ آیا مشمول آذربایجان نبود؟

آران نامی است که در دوره اسلامی به آلبانیای باستان داده شده است. این نام از الران عربی می آید. مورخین بعدی یونانی این سرزمین را بجای آلبانیا «آریانیا» و مردم آن را بجای آلبانیایی، آریانایی نیز نامیده اند. تورکولوگ معروف واسیلی بارتولد در مدخل «آران» «دایره المعارف اسلام» میگوید «هم این نام ها و هم شکل بعدی آن در زبان عربی (یعنی الران) از نام پارسی آران ریشه می گیرد» (۷۱).

بارتولد همانجا علاوه میکند که آلبانیا در عهد باستان، در اصل به تمام منطقه شمال ارس از شهر دربند در شمال شرق تا تقلیس در غرب تا رود ارس در جنوب و جنوب غرب قفقاز گفته میشد، در حالیکه مورخین دوره اسلامی تنها به سرزمینی نام «آران» را داده اند که «از سواحل ارس تا سواحل کورا، یعنی بین دو رودخانه» را در برمیگرفت. اما می دانیم که در دوره های بعدی در کنار سرزمین آران از ولایات دربند و شیروان (با مرکزیت باکو) نیز نام برده میشود.

در حالی که دربند به شهر و محال دربند در شمال شرقی قفقاز گفته شده و این محال از زمان ساسانیان «مرزبان» خود را داشته، شیروانشاهان (و یا شروانشاهان) نام حکمرانانی است که از اواسط دوره عباسیان در شرق قفقاز حکمرانی کرده اند. گفته می شود در دوره پیش از اسلام نیز شیروانشاهان جانشینان محلی پادشاه ایران بودند، اما شیروانشاهان دوره اسلامی در ابتدا عرب تبار بودند و در «محیط ایرانی آن دوره در شمال ارس ایرانی شدند» (۷۲). مسعودی به گفته بارتولد نوشته است که یکی از مرزبانان دربند مدتی همه سرزمین های آران، شیروان و دربند را متحد کرده است ولی منبع دیگری این روایت را تایید نکرده است (۷۳).

به هر تقدیر بنظر میرسد که جز در مواردی کوتاه مدت، بخش های مهمی از شمال ارس با آذربایجان یعنی سرزمین جنوب ارس متحد نشده است. یکی از این دوره های کوتاه به گفته بارتولد مربوط به حکومت شدادیان (پیش از سلجوقیان) میشود که گنجه را پایتخت آران قرار دادند و آران را با آذربایجان ایران متحد کردند. با این ترتیب آران از داشتن حکمرانان خود محروم گردید. بارتولد میگوید: «پس از

سلجوقیان، آذربایجان، شیروان و دربند به تدریج ترک زبان شدند و پس از دوره مغول جنوب سرزمین (اران) نام ترکی قره باغ را گرفت. بعد از آن، نام اران دیگر تنها به معنای ادبی بکار برده شد» (۷۴).

در دوره های صفویان، افشاریان و قاجاریان نیز می دانیم که شمال ارس به خان نشین های تابع ایران تقسیم شده بود که مانند دربند، باکو، قویا، گنجه، قره باغ و غیره هرکدام نام خود را داشتند یعنی از نگاه تقسیم بندی های سیاسی و جغرافیایی، این مناطق شمال ارس جزو آذربایجان محسوب نمی شدند. بعد از الحاق این خان نشین ها به روسیه تزاری در قرن نوزدهم، این تقسیم بندی در مجموع ادامه یافت.

منابع

(66) Streck, M.: Adharbaidjan, in: Encyclopaedia of Islam, First Edition (1913-1936,) Consulted online 23. January 2017

(۶۷) تفصیلات بیشتر درباره ماد و آتروپاتن در: استرابو: جغرفیا، ۱۳، ۱۱ بند یک تا چهار

(68) Streck, ibid

(69) Streck, ibid

(70) Kroll, S. E.: Map 90 Media Atropatene, Princeton University, 1994, PDF

(71) Barthold, W., «Arran», in: Encyclopaedia of Islam, First Edition (1913-1926), Consulted online on 23. January 2017

(72) Barthold, ibid

(73) Barthold, ibid

(74) Barthold, ibid

جمع بندی

در ده فصل گذشته کوشش کردیم در بستر تاریخ عمومی ایران به تاریخ ماد و بویژه آتروپاتن (یعنی آذربایجان و کردستان کنونی بعلاوه زنجان و تا حدی گیلان) از سه زاویه (۱) قومیت، (۲) زبان و (۳) جغرافیا نگاه کنیم و کوشش به درک بهتر ریشه ها و روند تاریخی آذربایجان کنونی نماییم.

بگذارید ابتدا آنچه را که گفتیم خلاصه کنیم تا روشن شود که امروزه بعد از گذشت بیش از ۲۷۰۰-۳۰۰۰ سال، موضوع ماد ها، کوچ آنها، دولت آنها، زبان آنها و نقش آنها در تاثیرگذاری و تاثیرپذیری تاریخی، اجتماعی، سیاسی و زبانی- فرهنگی ایران و همسایگان آن از چه نگاه جالب و آموزنده است.

۱- حدودا ۱۵۰۰ پیش از میلاد یعنی سه هزار و پانصد تا سه هزار سال پیش قبایل ایرانی از شمال (آسیای میانه، استپ های اوراسیا، شمال دریای خزر) به فلات ایران کنونی مهاجرت کردند. تا آن وقت ایران کنونی هنوز «ایرانی» نبود. قبایل مختلف و رنگارنگی در این مناطق زندگی میکردند.

۲- قبایل ایرانی که به فلات ایران آمدند از شاخه «ایرانی» قبایل «هند و ایرانی» («آریایی») یعنی شاخه شرقی قبایل «هند و اروپائی» زبان اوراسیا بودند.

۳- این، احتمالا بزرگترین و مهم ترین کوچ و سکونت به فلات ایران است. مهمترین کوچ و سکونت بعدی حدودا دو هزار سال بعد، یعنی بعد از اسلام، توسط قبایل ترک و به نسبت به مراتب کمتری اعراب انجام گرفت.

۴- اسناد و روایات تاریخی حکایت از دو گروه این اقوام ایرانی دارند: یکم پارس ها در غرب و جنوب و دوم ماد ها در غرب و شمال غرب فلات ایران. در این دوره اسناد و شواهد مستقیم و یا ثانوی از چهار زبان باستان ایرانی موجود است: اوستائی، پارسی باستان، مادی و سکائی. سکا ها آن دسته از ایرانیان بودند که به فلات ایران کوچ نکردند بلکه در استپ های شمال ایران کنونی به کوچ های خود ادامه دادند.

۵- سرزمین پارسیان عبارت بود از فارس و عیلام، اکباتان (همدان کنونی)، تا حدی کرمانشاه و حتی استان های مرکزی. سرزمین ماد عبارت بود از آذربایجان و کردستان کنونی، اکباتان و کرمانشاه، گیلان، مازندران، ری، طبرستان و اصفهان.

۶- قبایلی که به فلات ایران کنونی مهاجرت کرده، در این مناطق سکنی گزیدند بتدریج با مردم محلی و بومی این مناطق آمیختند. هیچگونه روایت و سندی مبنی بر قتل عام های جدی و بزرگ قومی و یا رانده شدن اجباری قومی از سوی قوم دیگر در ماد و پارس و بطور کلی ایران کنونی موجود نیست.

۷- اقوام بومی پیشا ایرانی در منطقه آذربایجان، گیلان، کردستان و کرمانشاه، همدان و شمال عراق کنونی عبارت بودند از گوتیان (در آذربایجان و کردستان کنونی)، لولوبیان (کردستان، آذربایجان و شمال عراق کنونی)، تا حدی حوریان و اورارتویان (پراکنده و از جمله در مناطق حواشی غربی آتروپاتن بعدی)، کاسیان (لرستان کنونی) و قبایل کادوسی و کاسپی (میان کوه های البرز و دریای خزر یعنی استان اردبیل و گیلان کنونی). از هیچکدام از این اقوام اثری نوشتاری بجا نمانده است. طبق استناد هایی که در منابع ثانوی (مثلا آشوری، بابلی و یا یونانی) به این قبایل شده نظر زبان شناسان و باستان شناسان درباره قومیت و زبان آنها قطعی و روشن نیست. در اوایل هزاره یکم میلادی یعنی حدودا دو هزار سال پیش منابع تاریخی دیگر اشاره ای به این اقوام نمیکنند. ظاهرا در مدت هزار سال پیش از میلاد این قبایل با ماد ها و دیگر قبایل منطقه (از جمله اورارتو) آمیزش یافته و زبان جدید مادی را پذیرفته اند.

۸- مادها که خود دولت بزرگی تاسیس کرده (۶۷۸ پ.م.) آشور و اورارتوی همسایه را شکست دادند، از نظر سیاسی، قومی و زبانی بخصوص پس از شکست دولت ماد و تاسیس دولت هخامنشی (۵۵۰ پ.م) با پارس ها آمیزش یافتند. تحول زبان پارسی باستان به پارسی میانه (پهلوی) که به دنبال شکست هخامنشیان بدست اسکندر مقدونی انجام گرفت، احتمالا همزمان با استحاله مادی در پارسی نو بوده است. با گسترش بعدی دولت اشکانی و زبان پارتی - اشکانی آنان به سرتاسر دولت ایران، گویش شرقی (پارتی) پارسی نیز به این آمیزش زبانی ایران علاوه میشود تا جایی که میتوان گفت زبان معاصر فارسی یعنی پارسی پس از اسلام، محصول آمیزش سه گونه پارسی، مادی و اشکانی (پارتی) ایرانی است - گونه ای که اساسا مبتنی بر گویش پارسی بوده اما از دو گویش مهم دیگر در غرب و شرق ایران تاثیر فراوان پذیرفته است.

۹- زبان های معاصر گیلکی، تالشی، تاتی (آذری)، کردی، زازا و یا گورانی تا چند قرن گذشته اثری نوشتاری نداشته اند. اشعار، متون و نقل قول هایی که بین سده های یازدهم تا هجدهم و یا نوزدهم بطور پراکنده با عنوان زبان و گویش این و یا آن شهر در آثار برخی شعرا و نویسندگان قید شده و با عنوان «فهلویات» معروف شده اند، احتمالاً نشانه های باقیمانده از لهجه های محلی سرزمین های ماد با رنگ و اثر باقیمانده از دوران باستانی تر (احتمالاً فارسی میانه و یا پهلوی) است. این آثار از نگاه تاریخ زبان ارزش بسیاری دارند. با اینهمه تنها بر اساس این «فهلویات» مشکل بتوان زبان و یا لهجه مناطق مشخص را در ادوار معین تعریف نمود. لیکن امروزه با مراجعه به تحولات تاریخی و بررسی و مقایسه زبانشناختی میتوان استنتاج کرد که این زبان ها گونه های باقیمانده زبان های باستانی ایرانی این منطقه هستند (۷۵) که احتمالاً اگر هم تنها از زبان مادی باستان ریشه نگرفته باشند، میتوان آنها را مشتقاتی از زبان و یا زبان های مادی گذشته شمرد که با دیگر زبان های ایرانی (پارسی، پارتی و حتی سکائی) اختلاط یافته و به صورت معاصرتر دوره میانه و معاصر (کنونی) زبان های ایرانی در آمده اند. بیشک زبان ها و اقوام همسایه از جمله اورارتو، هوری و حتی یونانی و ارمنی نیز در تحول قومی و زبانی منطقه، از جمله گیلان، آذربایجان و کردستان نیز بی تاثیر نبوده اند. از پایان مرحله فارسی میانه (پهلوی) به بعد یعنی پس از اسلام است که عناصر تازه وارد عربی و ترکی نیز به مخلوط قومی و فرهنگی-زبانی مردم علاوه میشوند.

۱۰ - با این ترتیب می توان با اطمینان گفت که دو عنصر قومی و زبانی عربی و ترکی تا ظهور اسلام در ایران تاریخی (و ایران کنونی) تاثیر چندانی نداشته اند. بعد از شکست امپراتوری ساسانی از اعراب مسلمان (۶۵۱ م.) است که مرزهای ایران گشوده می شوند، ایران به بخشی از امپراتوری خلفای اسلامی تبدیل می گردد و در حالی که برخی قبایل اعراب با ایران مهاجرت کرده در اینجا مسکون میشوند، قبایل تازه مسلمان ترک تا حدی از قفقاز، اما عمدتاً از ناحیه آسیای میانه (سُغد، سمرقند، بخارا و خوارزم) به شرق ایران باستان و خراسان می آیند و مسکون میشوند. کوچ و سکونت ترک ها در تمام ایران از دوره سلجوقیان به بعد تشدید میشود و آنها بخصوص در راه فتح سرزمین های مسیحی قفقاز و بویژه بیزانس در آذربایجان ایران متمرکز میشوند. زبان اکثر آذربایجانیان و مردم بیزانس در همین دوره کوچ ها و حاکمیت قبایل و سلسله های ترک زبان است که تغییر یافته به تدریج در طی چند صد سال ترکی میشود. روند اصلی ترکی شدن زبان اکثر آذربایجانیان و مردم کنونی ترکیه از این تاریخ یعنی اواسط قرن یازدهم به بعد به طور جدی شروع شده و عملی گشته است.

بهتر است این جمع بندی از مقاله های گذشته درباره تاریخ باستان ماد و آتروپاتن را با این نقل قول از معروفترین مورخ ماد یعنی دیاکونوف خاتمه دهیم: «همه می دانند که تقریباً هیچ یک از اقوام خاور نزدیک و دیگر نواحی اکنون به زبانی که اسلاف بلافصل آنان چندین هزار سال پیش بدان متکلم بودند، سخن نمی گویند. در مصر زبان باستان مصری جای خود را به قبطی و سپس به یونانی و سرانجام به عربی داد، حال آنکه ساکنان آن سامان نه نابود گشتند و نه از میهن خویش رانده شدند و بلا تغییر باقی ماندند. همچنین در عراق نیز زبان های سومری و هوریتی به ترتیب جای خود را به آشوری – بابلی (اکدی) و آرامی و عربی سپردند. در آسیای میانه زبان های ایرانی خوارزمی و سغدی و باکتریایی و پارتی به السنه ترکی ازبکان و قره قلیپایان و ترکمانان تبدیل شد. تعویض متشابهی در زبان های سرزمین ماد نیز صورت وقوع یافت. ولی تعویض زبان به هیچ وجه بمعنی طرد ساکنان اصلی این سرزمین ها نبوده است و بدین سبب اقوام کنونی – با اینکه زمانی به زبان های دیگری سخن می گفتند – بطور کلی اخلاف مستقیم ساکنان باستانی این کشورها می باشند، ساکنانی که میراث فرهنگی و تاریخی و نژادی را که ه اقوام کنونی رسیده، ایجاد کرده اند.» (۷۶)

منابع

(75) Windfuhr, G.: Dialectology and Topics; in: Windfuhr, G., ed.: The Iranian Languages, London and New York, 2009, p. 15

(۷۶) دیاکونوف، الف، ص ۹۳

(پایان)

